

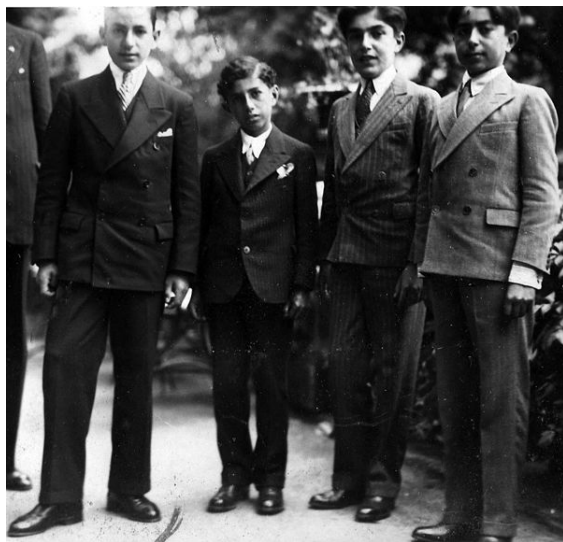
محمدرضا شاه پهلوی

مادرش نیم‌تاج^[2] (بعدها تاج‌الملوک آیرملو) بود.^[3]

سه ماه پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن پدرش، خانواده او به خانه‌ای بزرگ‌تر نقل مکان کردند. در این هنگام محمدرضا ۲ سال داشت. او با پدر و مادر، دو خواهر و یک برادرش به نام‌های شمس (۱۲۹۶) و اشرف (دوقلو با محمدرضا) و علیرضا پهلوی (۱۳۰۱-۱۳۳۳) به خانه تازه خود رفتند. در این خانه او زبان فرانسوی و کلیاتی درباره فرهنگ غرب، انقلاب فرانسه، روشنفکران غربی و تاریخ غرب را نزد پرستار فرانسوی‌اش مادام ارفع آموخت.^[4]

محمدرضا پس از به پادشاهی رسیدن پدرش و در هفت سالگی به ولیعهدی رسید. در مراسم تاج‌گذاری پدرش، برای رضاشاه یک تاج اختصاصی ساخته شد. از آن پس، محمدرضا به کاخی اختصاصی در مجموعه قاجاری گلستان برای آغاز آموزش‌های رسمی پادشاهی منتقل شد و به همراه بیست تن از همکلاسی‌های دست‌چین شده به مدرسه نظام رفت. رضا شاه تلاش می‌کرد تا با محمدرضا مانند سایر دانش‌آموزان کلاس رفتار شود، ولی این کار در عمل ممکن نبود. زیرا همه می‌دانستند که او ولیعهد است و این یک واقعیت تغییرناپذیر بود.^[5]

۱.۱ تحصیل در سوییس



محمدرضا پهلوی (نفر اول از چپ) در مدرسه له‌روزه

محمدرضا پهلوی در پانزدهم شهریور ۱۳۱۰ برای ادامه تحصیل به سوییس اعزام شد. کشور سوییس به دقت انتخاب شده بود. این کشور غربی و اروپایی، ولی در اروپای سیاست‌زده آن روزها، غیرسیاسی بود. خانواده‌اش او را تا انزلی بدرقه کردند. کشتی بعد از دو روز به باکو رسید و در ادامه سفر، محمدرضا و همراهانش با قطار و از راه لهستان و آلمان به ژنو در سوییس رفتند و برای مدت دو هفته در کنسولگری ایران در ژنو اقامت کردند. همراهان اصلی وی در این سفر علیرضا پهلوی، تیمورتاش و پسرش مهرپور تیمورتاش، دکتر علی‌اصغر نفیسی (پیشکار ولیعهد) و مستشارالملک (آموزگار زبان فارسی ولیعهد) بودند.^[6]

محمدرضا شاه پهلوی (زاده ۴ آبان ۱۲۹۸ در تهران - درگذشت ۵ مرداد ۱۳۵۹ در قاهره) دومین پادشاه دودمان پهلوی و آخرین پادشاه ایران بود که از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بر ایران حکومت کرد. محمدرضا شاه اولین بار در پی اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و دومین بار با کودتای ۲۸ مرداد به قدرت رسید و با انقلاب ۱۳۵۷ از حکومت برکنار شد.

او حاصل ازدواج رضاشاه و تاج‌الملوک آیرملو بود. در حالی که ۶ سال داشت، پدرش پادشاه شد و او به ولیعهدی ایران رسید. تحصیلات مقدماتی را در تهران و تحصیلات متوسطه را در سوئیس به اتمام رساند و در بازگشت به ایران با درجه ستوان دوم از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شد. در جنگ جهانی دوم و هم‌زمان با اشغال ایران در ۲۲ سالگی به پادشاهی رسید و از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب ایران در سال ۵۷ بر ایران پادشاهی کرد. در آغاز قدرت کمی داشت، ولی با پایان اشغال ایران و خروج نیروهای خارجی از کشور، با پشتیبانی آمریکا و با سیاست نخست وزیر وقت، قوام السلطنه به حکومت خودمختار در آذربایجان و کردستان خاتمه داد. هم‌چنین زمین‌هایی که پدرش از مالکان آن‌ها گرفته بود را به صاحبان پیشین‌شان بازگرداند.

مدتی پس از نجات از یک ترور نافرجام، با تشکیل مجلس سنا بر قدرت و اقتدار خود افزود. در دوران پادشاهی او، صنعت نفت ایران به رهبری محمد مصدق ملی شد. در سال ۱۳۳۲ سازمان اطلاعات و امنیت خارجی بریتانیا و سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، کودتایی برای برکناری مصدق به راه انداختند. با شکست خوردن کودتای ۲۵ مرداد، محمدرضا شاه ایران را ترک کرد و به ایتالیا رفت، ولی با موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مصدق برکنار شد و شاه باری دیگر به قدرت رسید.

شاه به توسعه اقتصادی و افزایش قدرت نظامی کشور علاقه داشت و بخش زیادی از درآمد نفتی کشور را صرف ارتش ایران می‌نمود. او تحت عنوان انقلاب سفید و با هدف رسمی قرار گرفتن ایران در بین مدرن‌ترین کشورهای جهان تا پایان سده بیستم مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی-اجتماعی مانند اصلاحات ارضی را آغاز نمود. در دهه چهل و اوایل دهه پنجاه هجری شمسی، ایران رشد اقتصادی سریعی را شاهد بود. محمدرضا شاه نظام تک‌حزبی را در کشور حاکم کرد و عملاً در شانزده سال پایان پادشاهی تقریباً هیچ‌یک از تصمیمات کلیدی کشوری بدون نظر مساعد او گرفته نمی‌شد. سرانجام او در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۵۷ و در پی اعتراض‌های گسترش‌یافته مخالفان به رهبری روح‌الله خمینی، ایران را برای همیشه ترک کرد. وی در طول زندگی خود سه بار ازدواج کرد و صاحب پنج فرزند شد.

وی در طول زندگی، چهار کتاب درباره زندگی خود و ایران نوشت که آخرین آن‌ها اندکی پیش از مرگ وی به پایان رسید. او سرانجام در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۵۹ در سن ۶۱ سالگی و در اثر سرطان غدد لنفاوی، در مصر درگذشت و در یکی از مهم‌ترین مساجد قاهره به نام مسجد رفاعی به خاک سپرده شد.

۱ پیش از پادشاهی

نوشتار اصلی: کودکی محمدرضا پهلوی

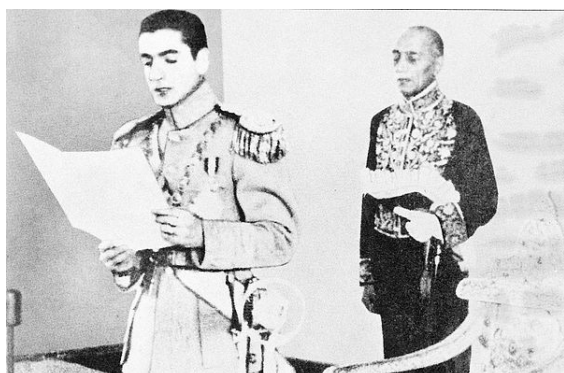
محمدرضا پهلوی در روز ۴ آبان ۱۲۹۸ (۱ صفر ۱۳۳۸ ه. ق، ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹) در خانه‌ای اجاره‌ای در محله دروازه قزوین تهران زاده شد. پدر او «رضا سوادکوهی» (بعدها «رضاخان میرپنج» و بعدتر «رضاشاه پهلوی») و

در این دوره، نشست‌های روزانه منظمی میان محمدرضا و پدرش انجام می‌گرفت. پس از فارغ‌التحصیلی، او به مقام بازرسی ارتش شاهنشاهی رسید. علاوه بر این، رضاشاه به تدریج محمدرضا را حتی در تصمیم‌گیری‌های مهم خود در امور جاری کشور دخالت داد. او در بیشتر سفرها به گوشه و کنار کشور، رضاشاه را همراهی می‌کرد. محسن صدر با ذکر خاطره‌ای نشان می‌دهد که رضاشاه، به توصیه‌های محمدرضا عمل می‌نموده‌است.^[12]

۲ سال‌های آغازین پادشاهی



جلد کتاب «عظمت باز یافته» (انتشارات یونیورسال، ۱۳۵۵ شمسی) قصه‌ای است تصویری (کامیک بوک) برای کودکان و نوجوانان که تاریخ معاصر ایران را از شهریور ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۵۵ بنا بر روایت رسمی حکومت وقت و بر محور زندگی محمدرضا پهلوی نشان می‌دهد. تصویرگر کتاب طراح بلژیکی به نام دینو آتاناسیو است.



سوگند پادشاهی محمدرضا در مجلس شورای ملی

نوشتار اصلی: اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

نوشتار اصلی: آغاز پادشاهی محمدرضا پهلوی

در شهریور ۱۳۲۰ کشور ایران به دست نیروهای دو کشور انگلستان و

با آن که قرار بود ولیعهد در شهر لوزان در دبیرستان لهروزه تحصیل کند، ولی به علت ناهماهنگی در ثبت نام، به مدت یک سال در یک مدرسه معمولی^[2] یادداشت نمود. در سال اول در منزل یک خانواده سوئیسی اقامت نمود. از سال بعد وی به دبیرستان لهروزه^[3] منتقل شد. او در آغاز نمی‌دانست چگونه باید با پسرای که اهمیت نمی‌دادند او ولیعهد است، رفتار کند. در ایران او عادت داشت که رفتار متفاوتی با او بشود.^[7]

دبیرستان لهروزه از گرانقیمت‌ترین مدارس جهان است.^[8] دروس سخت و سنگین دبیرستان، آموزش اضافه زبان و ادبیات فارسی و سختگیری بیش از حد دکتر نفیسی باعث شده بود تا محمدرضا از شرایط موجود ناراضی باشد. او وظیفه داشت که هر هفته برای پدرش نامه‌ای بنویسد و گزارشی از وضع خود و برادرش علیرضا را به پدرش ارائه کند. در تهران این نامه‌ها با تشریفات خاصی به رضا شاه ارائه می‌شد.^[9]

شاه خود در کتاب مأموریت برای وطنم ادعا نموده‌است که پیش از بازگشت به ایران در سال ۱۹۳۶ موفق به دریافت دیپلم از مدرسه لهروزه شده‌است، اما سوابق موجود در مدرسه نشان می‌دهد که محمدرضا پیش از دریافت دیپلم، به درخواست پدرش و به دلایل سیاسی به ایران بازگشته‌است و تحصیلاتش را در ایران ادامه داده‌است. سوابق مدرسه لهروزه، محمدرضا را دانش‌آموزی «بسیار خوب» توصیف می‌کنند.^[10]

۲.۱ بازگشت به ایران



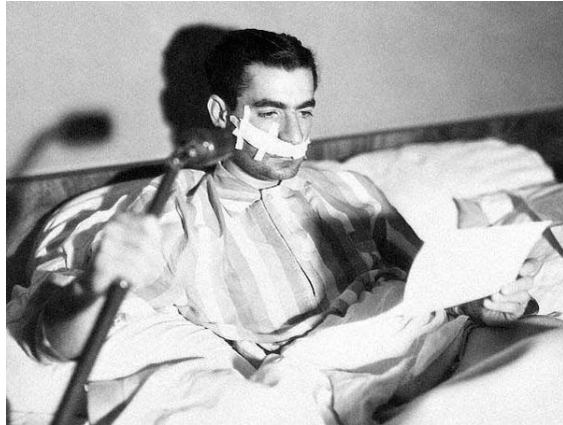
محمدرضا پهلوی در حال ورود به مدرسه نظام

نوشتار اصلی: جوانی محمدرضا پهلوی

اقامت محمدرضا در سوئیس ۵ سال به طول انجامید. او در ۱۷ سالگی از سوئیس به ایران بازگشت و در دانشکده افسری مشغول به تحصیل شد. نظام آموزشی این دانشکده بر اساس روش‌های مدرسه نظامی سن سیر^[4] بود. او دو سال بعد و در ۱۹ سالگی با درجه ستوان دوم از این دانشکده فارغ‌التحصیل شد. در این دوره او با فتح‌الله مین‌باشیان آشنا شد و تحت تأثیر او قرار گرفت.^[11]

او همچنین با بازگرداندن مالکیت زمین‌های رضاشاه به مالکین اصلی و اولیه آن محبوبیت بیشتری در عرصه داخلی کسب کرد.^[26]

۲.۲ ترور در دانشگاه تهران



محمدرضا پهلوی پس از ترور نافرجام در سال ۱۳۲۷ خورشیدی

در دی ۱۳۲۷ شایعاتی به وزارت امور خارجه آمریکا رسید که شاه به دنبال فرصتی برای اصلاح قانون اساسی مشروطه و بالابردن قدرت خود در مقابل مجلس است. تنها یک‌ماه بعد در ۱۵ بهمن با ترور نافرجام شاه در دانشگاه تهران؛ این فرصت به دست وی افتاد.^[27] فقط یکی از گلوله‌های ضارب، ناصر فخرآرایی، به شاه برخورد کرد؛ ولی باعث آسیب جدی شاه نشد.^[28] چند لحظه بعد، ضارب بدون بازجویی در همان محل ترور کشته شد و انگیزه‌های او از این کار در پرده‌ای از ابهام باقی‌ماند.^[29]

بعدها گفته شد که وی عضو یک گروه کمونیستی-اسلامی بوده‌است. شاه با همین بهانه، نه‌تنها همه مخالفین مذهبی و چپ‌گرای خود را سرکوب کرد،^[30] بلکه حتی به شکلی غیررسمی انگشت اتهام را به سوی انگلستان نیز نشانه گرفت.^[31] این در شرایطی بود که از سوی انگلستان تحت فشار قراردادش تا قرارداد نفتی جدیدی با آنان امضاء کند.^[32] به گفته پرواند آبراهامیان شاه به بهانه این ترور، یک «کودتای سلطنتی» به راه انداخت.^[33] این ترور «موهبتی در لباس مبدل برای شاه» بود.^[34]

سپس در شرایطی که حکومت نظامی اعلام شده بود، انتخابات مجلس مؤسسان برگزار شد.^[35] این مجلس علاوه بر افزایش اختیارات شاه،^[36] تشکیل مجلس سنایی را تصویب کرد که نیمی از سناتورهای آن از سوی شاه منصوب می‌شدند.^[37]

در یک گزارش دولتی آمریکایی در بهار ۱۳۲۸ (چند ماه پس از ترور) چنین درج شده‌است: «همه آثار رهبر بودن، در شاه ناپدید شده‌است. او که تاکنون تظاهر می‌کرد مایل است رهبری «پیشرفت و اصلاحات» را برعهده داشته باشد، در عمل، نه توانایی این رهبری را دارد و نه شخصیت لازم برای این کار را».^[38]

۳.۲ ملی‌شدن صنعت نفت

نوشتار اصلی: نهضت ملی‌شدن نفت

در طول دهه چهل و ابتدای دهه پنجاه میلادی، سهم درآمد ایران از قرارداد ۱۹۳۳ بسیار کم بود.^[39] به عنوان نمونه در سال ۱۹۵۰ میلادی، (بالاترین درآمد ایران) سهم ایران به کمتر از ۱۲ درصد رسیده بود^[40] و مجموع دریافتی ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس، تنها ۱۶ میلیون پوند بود. در همین سال دولت انگلستان از درآمدهای این شرکت تنها نزدیک به ۵۱ میلیون پوند مالیات اخذ می‌کرد. این قرارداد قرار بود در سال ۱۹۶۱ خاتمه

شوروی (و بعدها آمریکا) اشغال گردید و رضاشاه از پادشاهی برکنار و تبعید شد.^[13] مذاکرات میان نمایندگان اشغالگران بر سر تعیین پادشاه جدید مدتی به طول انجامید. گزینه دیگر بریتانیا به غیر از محمدرضا، پسر محمدرضا میرزا نوه محمدرضا شاه قاجار (ساکن انگلستان و افسر نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا) بود.^{[14][15]} ولی سرانجام به پیشنهاد انگلستان و با توافق شوروی و آمریکا، محمدرضا پهلوی به جای پدرش به پادشاهی برگزیده شد. مجلس ایران نیز این تغییرات را تصویب نمود؛ بنابراین از دید انگلستان، پادشاهی محمدرضا «انتخاب آزادانه مردم ایران» تعبیر شد.^[16] به گفته عباس میلانی، بر خلاف باور رایج که گفته می‌شود شاه در سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ می‌خواست پادشاه مشروطه باقی بماند، شاه از ابتدا بدنبال کنار گذاشتن و به حاشیه راندن شخصیت‌های قدرتمندی مانند قوام و فروغی و به دست گرفتن کامل قدرت بود.^[17] [کدام صفحه؟]

۱.۲ جنگ و پیامدهای آن

نوشتار اصلی: اشغال ایران در جنگ جهانی دوم
او زمانی به پادشاهی رسید که ۲۲ سال داشت. در میان اطرافیان به کسی



دیدار با وینستون چرچیل در خلال کنفرانس تهران در سفارت شوروی در تهران

اعتماد نداشت، ولی با آنان به شکلی دموکراتیک برخورد می‌کرد. او متوجه شد که در مسکو، مذاکراتی برای پادشاهی برادرش عبدالرضا انجام شده‌است. پدرش قبلاً یک‌بار به او گفته بود که مایل است پیش از مرگش، همه مشکلات را از میان بردارد تا محمدرضا به راحتی حکومت کند. برداشت او این بود که پدرش وقتی این حرف را گفته، فکر می‌کرده که او توانایی لازم برای حکومت کردن نداشته‌است. حتی خود او نیز مطمئن نبود که بدون حمایت پدرش بتواند بر امور مسلط شود.^[18]

زمانی که سه مرد قدرتمند آن روزگار (وینستون چرچیل، فرانکلین روزولت و ژوزف استالین) برای شرکت در کنفرانس تهران به تهران رفتند،^[19] میزبانی او را نپذیرفتند و در سفارت‌های خود اقامت کردند.^[20] تنها استالین بود که به دیدار وی رفت. شاه جوان ناچار شد برای ملاقات با چرچیل و روزولت، به سفارت شوروی (که محل کنفرانس بود) برود. او از این که این‌گونه تحقیر شد، رنجید و این رنجش هرگز التیام نیافت.^[21]

قرارداد متفقین حداکثر تا ۶ ماه پس از پایان جنگ جهانی دوم، نیروهای خود را از ایران خارج کنند، ولی شوروی در عمل، این قرار را زیر پا گذاشت. پیشه‌وری با حمایت شوروی در تبریز و قاضی محمد در کردستان علم خودمختاری برداشتند.^[22] شاه این‌بار با کمک آمریکا^[23] و سیاست قوام السلطنه موفق شد حمایت شوروی را از شورشیان بردارد و با کمک ارتش، آذربایجان و کردستان را تحت کنترل بگیرد. او همچنین فرصت یافت تا اقتدار از دست‌رفته خود را بازگرداند و قدرت را در دست خود قبضه کند.^[24] روزنامه‌ها با عناوینی همچون «نخستین دستاورد بزرگ در راهی طولانی» و «خطر تجزیه ایران توسط یک پهلوی برطرف شد» از او در تبریز استقبال کردند.^[25]

یک سال پس از رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱، شاه طی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با طرح سازمان مخفی اطلاعات بریتانیا و سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، مصدق را برکنار نمود. این عملیات از روز ۲۵ مرداد آغاز شد. شاه پیش از آغاز عملیات به ویلایش در کلاردشت رفت و با شکست خوردن اولین مرحله از کودتای ۲۵ مرداد ابتدا به بغداد و سپس به رم رفت؛ ولی سه روز بعد، طرفداران شاه موفق به اجرای کودتای ۲۸ مرداد و تسخیر ساختمان رادیو و سایر مراکز دولتی شدند. تنها پس از آن بود که شاه به ایران بازگشت. مصدق برکنار، زندانی و پس از پایان دوره زندان، به احمدآباد تبعید شد.^[52]

۳ پس از کودتای ۲۸ مرداد

نوشتارهای اصلی: حکومت محمدرضا پهلوی و تاجگذاری محمدرضا پهلوی
یک سال پس از کودتای ۲۸ مرداد، با تلاش شاه قرارداد کنسرسیوم به امضاء



شاه و خانواده پس از جشن تاجگذاری

رسید. بر اساس این قرارداد، کنسرسیومی از کارتل‌های نفتی آمریکایی، بریتانیایی، فرانسوی و هلندی، انحصار استخراج و تولید نفت در سراسر خاک ایران را به دست آوردند. سهم درآمد ایران بر پایه ۵۰٪۵۰ درنظر گرفته شد.^[53]

پس از بازگشت به قدرت، شاه مصمم شد تا از تکرار شرایطی مانند زمان مصدق جلوگیری کند. این کار با گذاشتن پا در جای پای پدر و نادیده گرفتن کارکردهای اساسی قانون اساسی مشروطه سال ۱۳۸۵ قمری/۱۹۰۷ میلادی همراه بود. در این قانون اساسی، هیئت دولتی پاسخگو به یک نهاد پارلمانی برآمده از یک انتخابات آزاد بود و قدرتی محدود برای شاه پیش‌بینی شده بود و از آزادی بیان و مطبوعات جز در موارد محدودی حمایت می‌شد.^[54] در سال ۱۹۵۴ انتخابات مجلس هجدهم بصورت کنترل شده‌ای و با کاندیداهایی دست‌چین‌شده برگزار شد. در این مجلس، به مانند مجلس‌های بعدی، تنها وفاداران به شاه توانستند به مجلس راه یابند. در سال ۱۹۵۵، شاه زاهدی (که آمریکایی‌ها او را مرد قدرتمند واقعی ایران می‌دانستند) از نخست‌وزیری برکنار نمود و خود به حکمران بلامنازع ایران تبدیل شد.^[55] برنامه اول توسعه اقتصاد سال ۱۹۴۹ به علت نبود درآمدهای

یابد و شاه تحت فشار قرار گرفته بود تا قرارداد گس-گلشائیان را که خاتمه آن سال ۱۹۹۳ بود بپذیرد.^{[41][42]} مدیران انگلیسی شرکت نفت ایران و انگلیس حس می‌کردند تا زمانی که بر شاه نفوذ دارند، نیاز به هیچ تغییری نیست. آنان شاه را به دلیل نقش انگلستان در به قدرت رسیدن وی، به این کشور مدیون می‌دانستند.^[43]

پیش از آغاز مبارزات ملی شدن نفت و پیش از مذاکرات گس-گلشائیان، شاه و رزم‌آرا به دنبال اجرایی شدن مدل ۵۰٪۵۰ بودند. شاه نگران بود که هرگونه تلاش برای ملی کردن نفت، منجر به خراب شدن روابط میان ایران و انگلستان شود.^[44] با آغاز مذاکرات گس و گلشائیان، شاه هیئت دولت را در چانه‌زنی‌ها آموزش می‌داد. سرانجام او به هیئت دولت گفت که قیمت تضمینی توافق شده را بپذیرند و به این ترتیب، قرارداد گس-گلشائیان به امضاء رسید. لایحه مزبور ۴ روز پیش از پایان دوره پانزدهم مجلس شورای ملی برای تصویب به مجلس رفت، ولی با هوشیاری فراکسیون اقلیت، دوره مجلس پیش از تصویب قرارداد، خاتمه یافت.^[45]

با تشکیل مجلس شانزدهم، نه تنها قرارداد گس-گلشائیان رد شد، بلکه ماده واحده قانون ملی شدن صنعت نفت در دستور کار مجلس قرار گرفت. سفارت انگلستان از طریق اسدالله علم از شاه خواست تا تمام تلاش خود را برای ممانعت از تصویب این طرح انجام دهد؛ ولی شاه در این مرحله مصمم بود تا در کار مجلس دخالت نکند. درواقع افکار عمومی چنان بود که هیچ حکومتی حاضر به مخالفت یا رد کردن این طرح نبود.^[46] حتی زمانی که آمریکایی‌ها به او هشدار دادند که ملی شدن صنعت نفت در ایران، منافع نفتی آمریکا در سایر نقاط جهان را نیز به خطر انداخته‌است، شاه از آمریکایی‌ها خواست که از او نخواهند که با این طرح مخالفت کند. او از قدرت روزافزون جبهه ملی در بهت فرو رفته بود.^[47] سرانجام طرح به تصویب رسید و صنعت نفت ملی شد.^[48]

۴.۲ کودتای ۲۸ مرداد

نوشتار اصلی: کودتای ۲۸ مرداد
از مهمترین دلایل اختلاف بین شاه و نخست‌وزیر ایران، مصدق، تلاش

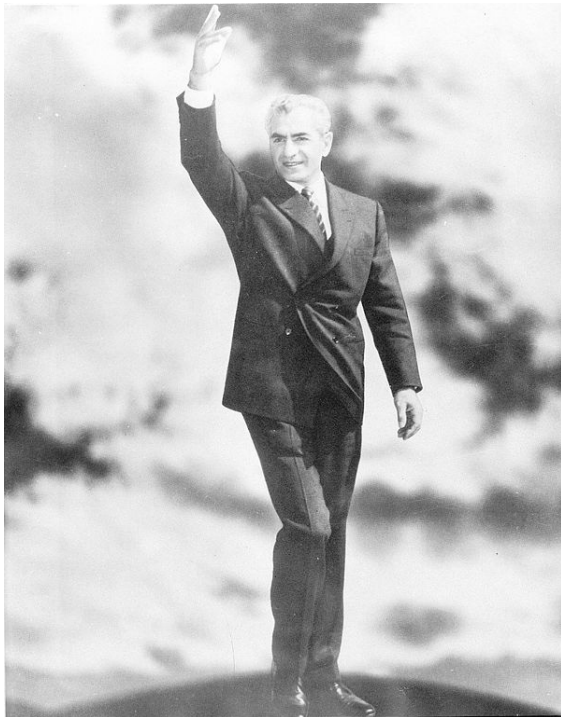


شاه در کنار شعبان جعفری از عوامل کودتای ۲۸ مرداد

مصدق برای در کنترل گرفتن ارتش بود. در طول دوران نخست‌وزیری‌اش، مصدق کوشید تا قدرت شاه را محدود به چارچوب مشخص‌شده در قانون اساسی مشروطه کند و او در غیر از ارتش در حوزه‌های دیگر موفق شده بود. در آن زمان ارتش عمدتاً وفادار به شاه باقی‌مانده بود و تحت تأثیر مستشاران نظامی آمریکایی‌اش بود. هر چند افرادی در رده‌های بالای ارتش، طرفدار مصدق بودند.^[49] مصدق تلاش کرد تا پست وزارت جنگ را از کنترل شاه خارج کند اما شاه نپذیرفت. مصدق استعفاء کرد؛ ولی با گسترش اعتراضات، شاه ناچار به عقب‌نشینی شد. مصدق به قدرت بازگشت و خانواده شاه را از کشور تبعید کرد.^[50] در این دوره مصدق به وضوح، قدرت برتر کشور (نسبت به شاه) بود.^[51]

۱۳. انقلاب سفید و پیامدهای آن

نوشتار اصلی: انقلاب سفید
فشار آمریکا بر شاه برای آغاز اصلاحات در ایران، از ۳ سال پایانی



محمدرضا پهلوی انقلاب شاه و مردم را آغاز می‌کند.

ریاست‌جمهوری آیزنهاور شروع شد.^[67] هر چند شاه از زمان رسیدن به سلطنت در مورد ضرورت اصلاحات اراضی سخن می‌راند.^[68] به گفته عباس میلانی، نشانه‌های مخدوش شدن چهره شاه و قدرت مخالفان در شکل دادن افکار عمومی را این زمان می‌توان دید. برخلاف سابقه طولانی طرح ایده‌های شاه برای اصلاحات اراضی، افکار عمومی در این زمان چنین می‌پنداشت که این اصلاحات با «دستور» آمریکا شروع شده‌است.^[69] به گفته سعید رهنما و سهراب بهداد، در سال ۱۳۴۱ شاه تحت فشار کندهی،^[70] و با کمک دو نخست‌وزیر قابل به نام‌های علی امینی و اسدالله علم و وزیر کشاورزی حسن ارسنجانی^[71] مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی-اجتماعی را با عنوان «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و ملت» به اجرا گذاشت. این مجموعه در ابتدا شامل اصلاحات ارضی و چهار اصل دیگر بود^[72] که بعدها به نوزده اصل افزایش یافت.^[73]

مخالفان اصلی برنامه‌های اصلاحی شاه دو گروه قدرتمند بودند: جبهه ملی از سویی و طبقه مذهبی و متحدانشان در بازار از سوی دیگر. جبهه ملی در اعلامیه‌ای در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۱ (۲۰ آبان ۱۳۴۰) انقلاب سفید را «بازگشت به استبداد» دانست. علما نیز مخالف افزایش قدرت شاه، اصلاحات اراضی و اعطای حقوق مدنی به زنان بودند.^[74] در فوریه ۱۹۶۰، حسین بروجردی، مرجع تقلید بانفوذ شیعه، فتوایی مبنی بر حرام بودن تصرف اراضی صادر نمود. در ۵ ژوئن ۱۹۶۳ (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) علما تظاهرات خشونت‌آمیزی را در تهران ترتیب دادند که توسط نیروهای امنیتی سرکوب شد. روح‌الله خمینی دستگیر شد^[75] و مدتی را در زندان گذراند. خمینی سال بعد به ترکیه و سپس به عراق تبعید شد.^[76]

شاه گمان داشت که با اجرای اصلاحات ارضی، نه‌تنها حمایت آمریکا را به دست خواهد آورد، بلکه با از میان برداشتن نظام ارباب رعیتی، دهقانان را نیز به جمع حامیان خود خواهد افزود.^[77] هدف رسمی این بود که ایران تا پایان قرن بیستم در بین مدرن‌ترین کشورهای جهان قرار داشته باشد.^[78] در عمل، انقلاب سفید شاه، به نتیجه مطلوب شاه نرسید.^[79] شاه انقلاب

نفتی در دوران ملی شدن نفت عقیم ماند. اما در طی برنامه دوم توسعه اقتصادی بین سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۲ میلادی پروژه‌های متعدد برق-آبی به اجرا درآمد که بخشی از این موفقیت بخاطر کشف میادین جدید نفتی در حوالی قم در سال ۱۹۵۶ بود.^[56] از سال ۱۹۵۷ ایران اولین سری قراردادهای نفتی برپایه مشارکت را با شرکت‌های خارجی منعقد کرد. این نوع قراردادها از نظر روانی برای ایرانیان راضی‌کننده‌تر بود تا قراردادهای قبلی با شرکت نفت ایران-انگلیس که براساس درصد از سود^[57] یادداشت^[5] بود.



کارت دعوت مراسم عقد محمدرضا پهلوی و فرح دیبا

در سال ۱۹۵۷ میلادی شاه به این نتیجه رسید که اوضاع داخلی ایران، به آرامش نسبی کافی رسیده‌است که فعالیت‌های سیاسی در حد محدودی مجاز باشد. در این سال وضعیت حکومت نظامی لغو شد. شاه تلاشی جدید در جهت تشکیل سیستم پارلمانی به سبک غربی کرد. او دو حزب «ساختگی» با نام‌های ملیون و یک حزب مخالف «وفادار» به نام مردم تشکیل داد. اما این تلاش موفقیت آمیز نبود. در آن زمان اعتراضات به تقلب در انتخابات مجلس بیستم باعث شد که شاه این مجلس را منحل کند.^[58]

زمستان ۱۳۳۳، دانشگاه کلمبیا در نیویورک به محمدرضا پهلوی دکترای افتخاری حقوق داد.^[59] شاه متقاعد شده بود که از دید مردم ایران او رهبری قدرتمند و محبوب است. او خود را رهبری عادل می‌دانست که ۹۹٪ مردم ایران پشتیبان برنامه‌های او برای توسعه ایران هستند.^[60] با این حال سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) تحت فرمان شاه تشکیل شد و وظیفه امنیت داخلی را به‌عهده گرفت^[61] و در عمل به سرکوب مخالفان داخلی پرداخت.^[62]

سقوط نظام‌های سلطنتی در کشورهای مصر و عراق در دهه پنجاه میلادی شاه را بیمناک نمود؛ ولی تا سال ۱۹۵۸ شاه موفق شد که تمام قدرت در ایران را در مشت خود بگیرد. نخست‌وزیران اکنون موظف بودند که مستقیماً به او گزارش بدهند. در این زمان، شاه در ملاقاتی با کابینه گفت که او «سرچشمه قدرت در کشور» است و جزییات وقایع در تمام سازمان دولتی باید به اطلاع او رسانده شود.^[63] در سال ۱۹۵۸ سیاست‌گذاران آمریکا، بسیار نگران سطح ناراضیاتی در طبقه متوسط ایران بودند و وقوع یک انقلاب یا کودتای نظامی را در این زمان پیش‌بینی می‌کردند. آمریکا به این نتیجه رسید که باید در این مقطع زمانی از شاه حمایت نمود، اما باید همزمان تمام تلاش‌ها را برای تشویق شاه برای انجام اصلاحات ضروری به کار برد.^[64]

در شهریور ۱۳۳۹، اوپک با مشارکت ایران پایه‌گذاری گردید. در طول سال‌های بعد شاه هیچ‌گاه اشتیاق خود را برای افزایش قیمت نفت مخفی نکرد. او همه ساله نماینده‌ای به نزد روسای کنسرسیوم می‌فرستاد و از آنان می‌خواست تا سهم ایران را افزایش دهند. افزایش درآمد نفتی طی این سال‌ها مخارج توسعه نظامی مورد نظر شاه را تأمین می‌کرد.^[65] شاه در روز تولد ۴۸ سالگی خود، تاجگذاری کرد.^[66]

با این وجود، مخالفان شاه از هر فرصتی برای خوار و خفیف نشان دادن شاه نهایت استفاده را می‌کردند و حاضر به پذیرش هیچ پیشرفتی توسط شاه نبودند. برای مثال، نقش شاه در اوپک را سند دیگری بر «نوگری» امپریالیسم آمریکا توسط شاه عنوان می‌کردند. آنان این تئوری را پیشنهاد می‌کردند که قیمت بالای نفت، باری بر روی ژاپن و اروپا و به سود آمریکا است.^[91] مثال دیگری که رویکرد شاه و مخالفانش در مورد مسائل سیاسی را نشان می‌دهد، مسئله زندانیان سیاسی بود. مخالفان این ادعای عجیب را مطرح می‌ساختند که در ایران «صدها هزار» زندانی سیاسی وجود دارد در حالی که تعداد واقعی زندانیان سیاسی چیزی نزدیک به ۴۰۰۰ نفر بود. یا ادعا می‌کردند که هزاران نفر زیر شکنجه ساواک کشته شده‌اند، در صورتی که تعداد واقعی افرادی که در طول ۳۷ سال سلطنت محمدرضا به‌خاطر جرایم سیاسی اعدام شدند حدود ۱۴۵۰۰ نفر بود. هرچند این رقم هنوز رقم بالایی است، اما کمتر از ارقامی است که توسط مخالفان پیشنهاد می‌شد.^[92] در نقطه مقابل، هرگاه شاه با سؤال رسانه‌های غربی در مورد زندانیان سیاسی و شکنجه در ایران مواجه می‌شد، با عنوان اینکه در ایران زندانی سیاسی وجود ندارد و زندانیان، تنها جنایت‌کاران هستند، از کنار این سؤالات می‌گذشت.^[93]

در ابتدای دهه پنجاه خورشیدی، میلیون‌ها دلار برای برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران در تخت جمشید هزینه شد و بزرگترین اجتماع سران کشورهای جهان در آن‌جا برگزار شد.^[94] در سال ۱۳۵۴، شاه می‌داند تاریخ را به ۵۵۹ قبل از میلاد تغییر داد و گاه‌شماری شاهنشاهی را، تاریخ رسمی کشور اعلام کرد. دو سال بعد و در جریان انقلاب، دوباره گاه‌شماری هجری خورشیدی، گاه‌شماری رسمی کشور اعلام شد.^[95]

از سال ۱۹۷۲ فعالیت‌های تروریستی شدت می‌گیرد و ایران در وضعیت «حلقه نفرت» فرانتس قانون گیر می‌افتد: ترور، ضد ترور، خشونت، خشونت متقابل. خشونت افزاینده برخورد نیروهای امنیتی باعث انتقاد کمیسیون بین‌المللی قضاات در سال ۱۹۷۲ و سازمان عفو بین‌الملل در سال ۱۹۷۴ می‌شود. در سال ۱۹۷۵ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در حدی بهبود یافته است که نیازی به عکس‌العملی در مورد ایران نیست.^[96]

۲.۳ ارتش



بازدید شاه از تیم آکروجت تاج طلایی نیروی هوایی شاهنشاهی

شاه یکی از پرزرق‌وبرق‌ترین ارتش‌های جهان را در ایران ایجاد کرده بود.^[97] بخش زیادی از درآمد نفتی کشور به تجهیز ارتش اختصاص می‌یافت. به طوری که سفرهای متعدد به انگلیس و دیگر کشورهای قدرتمند می‌کرد و پس از ایجاد رابطه دوستانه با آن‌ها، به خرید تجهیزات نظامی می‌پرداخت.^[98] حتی حامیانی مانند تیمسار دوايت آیزنهاور، نگرانی خود را از پرداختن بیش‌از حد شاه به بودجه نظامی، پنهان نمی‌کردند. او در یک تلگراف محرمانه، شاه را دارای «وسواس نظامی» توصیف کرده‌است.^[99]

سفید خود را به «بزرگترین نمایش تبلیغاتی که دنیا تاکنون دیده بود» تبدیل کرد.^[80] انجام این اصلاحات، نظام تولید ثروت طبقه اشراف را که از متحدان شاه بودند، دگرگون کرد. از سوی دیگر انقلاب سفید، شکاف میان مذهبی‌ها با شاه را گسترده کرد.^[81] از میان اصل‌های انقلاب سفید، اصلی که بیش از بقیه موجب تحریک و موضع‌گیری مخالفان مذهبی گردید، اصل حق رأی زنان بود.^[82] در یک گزارش سازمان سیا آمده‌است که هر روز ایرانیان بیشتر و بیشتری اصلاحات موجود در این برنامه را رد می‌کنند.^[83]

یک ارزیابی اطلاعاتی سازمان سیا در ۸ اکتبر ۱۹۷۱ در مورد ایران، در ابتدا به تمجید اخلاق کاری شاه و موفقیت‌های او در بهبود معشیت مردم می‌پردازد و می‌نویسد «بیشتر مردم به قدری سرگرم موفقیت در حوزه‌های دیگر هستند که فرصتی برای نق‌زدن در مورد سیاست ندارند». این گزارش شاه را فردی «ایزوله» می‌خواند که در محیط رسمی دربار و در وضعیت «نبود تاسف‌آور ارتباط از پایین به بالا به سوی او» به‌سر می‌برد. هیچ‌یک از مقامات ایران جرأت نمی‌کنند اشتباه‌بودن کاری از شاه را به او گوشزد کنند.^[84]

شاه بار دیگر در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ در برابر پله‌های کاخ مرمر به‌دست یکی از سربازان وظیفه‌گارد جاویدان به نام رضا شمس‌آبادی ترور شد. این ترور نیز نافرجام ماند و شاه هیچ آسیبی ندید.^[85]

با وقوع جنگ اعراب و اسرائیل و تحریم فروش نفت توسط کشورهای عربی^[86] شاه حاضر به پیوستن به تحریم نفتی نشد.^[87] ایران، عربستان را از لحاظ تولید نفت پشت سر گذاشت و در سال ۱۹۷۰ بزرگترین تولید کننده نفت در خاورمیانه شد.^[88] ریچارد نیکسون برای مقابله با قیمت بالای نفت ناچار شد تا دو بار (در سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲) ارزش دلار را کاهش دهد. اوپک نیز به رهبری شاه با این حرکت مقابله کرد و دو بار (هر بار اندکی پس از کاهش ارزش دلار) قیمت نفت را افزایش داد. از سوی دیگر، اکتشاف نفت در داخل مرزهای آبی خلیج فارس، به شاه این امکان را داد تا با شرکت‌های کوچک و جدید خارج از کنسرسیوم، قراردادهای کشف و استخراج جدید منعقد کند.^[89]



روی سکه ۲۰ ریالی به مناسبت یادبود بازی‌های آسیایی ۱۹۷۴ تهران

در فاصله ده‌ساله ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲، تولید ناخالص ملی ۴ برابر شد و استانداردهای بهداشت به طور چشمگیری افزایش یافت. در نتیجه رشد جمعیت به میزان هشتاد و هشت درصد در سال رسید و ایران دیگر قادر به تولید مواد غذایی مورد نیاز خود نبود. در سال ۱۹۶۷ دین راسک پایان رسمی کمک‌های اقتصادی آمریکا به ایران را اعلام نمود. در بین سال‌های ۱۹۵۳ تا ۶۷ ایران ۶۰۵ میلیون دلار کمک مالی و ۱۱۲ میلیون دلار مواد غذایی در قالب برنامه «غذا در برابر صلح» دریافت نمود.^[90]



شاه در کنار هواری بومدین، رهبر الجزایر و صدام حسین معاون رئیس‌جمهور عراق در سفرش به الجزایر، ۱۹۷۵



شاه در سفرش به آمریکا در سال ۱۹۷۷، در کنار ملک حسین، شاه اردن و جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا

بریتانیا که مایل بود به جای گفتگو با یک مجلس و یک هیئت دولت، با یک فرد معامله کند و آمریکا که معتقد بود وجود یک ایران استبدادی در نزدیکی مرزهای شوروی، امنیت آنان را بیشتر تأمین می‌کند^[106] و مایل بود که قدرت شاه در ایران افزایش یابد.^[107] بازگشت شاه به سلطنت پس از ملی‌شدن صنعت نفت با کمک و حمایت آمریکا بود؛ بنابراین وابستگی شاه به آمریکا عامل تعیین‌کننده در سیاست خارجی او از این زمان به بعد بود.^[108] در این سال‌ها، شاه بارها آشکارا در جبهه بلوک غرب و در مقابل بلوک شرق و حتی کشورهای جهان سوم متعلق به جنبش عدم تعهد قرار گرفت. او به آمریکا اجازه داد تا شبکه جاسوسی در مرزهای ایران برپا کند. به پیمان سنتو ملحق شد. با جنبش پان‌عرب ناصر مخالف نمود و حتی در حین جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، اسرائیل را بطور دو فاکتو به رسمیت شناخت و در این منازعه، طرف اسرائیل را گرفت و بر ضد فلسطینیان بود. یا در زمانی که اکثریت جهان سوم خواستار بایکوت آفریقای جنوبی بخاطر سیاست‌های نژادپرستانه آپارتاید بود، شاه به آفریقای جنوبی نفت می‌فروخت.^[109]

از اواسط دهه چهل، شاه برای کاستن از وابستگی‌های سیاسی و فنی به غرب، روابطش با شوروی را بهبود بخشید. به دنبال سفر شاه به مسکو در سال ۱۳۴۳ خورشیدی، مناسبات اقتصادی و سیاسی جدیدی با شوروی شکل گرفت. این بهبودی روابط علاوه بر سود اقتصادی، موقعیت و قدرت چانه‌زنی شاه را در مقابل غرب، رقیبان منطقه‌ای مانند عراق و جمال عبدالناصر و نیروهای مخالف داخلی بالا برد.^[110]

محمدرضا توانست از اهرم نفت و اوپک استفاده برده و عملاً در آغاز دهه پنجاه توانست به عنوان یک قدرت نفتی و منطقه‌ای حتی با متحدان غربی خود بر سر منافع ایران چانه‌زنی کند. اما با همه این تلاش‌ها، شاه هیچگاه نتوانست از سایه اشغال ایران در سال‌های آغازین سلطنت و وابستگی‌اش به آمریکا بیرون بیاید. بگفته امین صیقل اکثریت مردم ایران همیشه او را

شاه، که خود را یک نابغه نظامی می‌داند. احساس می‌کند که کشورش توان نظامی کافی برای دفاع از خود نداشته، یا، مردم ایران وجود چنین قدرتی را در ارتش باور ندارند. او گمان می‌کند که به تسلیحات مدرن بیشتری برای نمایش نیاز دارد.

۳.۳ سیاست داخلی



دیدار شاه با روحانیون شیعه.

با آغاز سلطنت شاه جوان در ۱۳۲۰، احزاب شروع به شکل‌گیری کردند. تا پیش از وقوع ترور دانشگاه تهران، حزب توده ایران، موفق‌ترین حزب از میان احزاب بود. پس از این ترور، حزب توده ایران غیرقانونی اعلام شد. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فعالیت احزاب ملی‌گرا نیز ممنوع شد. در سال ۱۳۳۶ شاه به این نتیجه رسید که برای پایداری حکومت خود، نیاز به دو حزب دارد. او منوچهر اقبال و اسدالله علم را مأمور تشکیل دو حزب (در ظاهر مخالف) کرد؛ ولی این دو حزب، در خارج از مجلس نفوذی نداشتند. سرانجام مجادله همین دو حزب با یکدیگر بر سر تقلب انتخاباتی، باعث شد که شاه از احزاب خود ساخته نیز ناامید شود^[100] و در سال ۱۳۵۳، حزب رستاخیز را به عنوان تنها حزب قانونی کشور ایجاد کند. او اعلام کرد که «هرکسی مایل نیست به این حزب بپیوندد، باید کشور را ترک کند».^[101]

شاه مردم‌سالاری را برای ایران تجویز نمی‌کرد و آن را یک مانع در برابر توسعه می‌دانست. او اعتقاد داشت که یک حکومت استبدادی مانند حکومت پدرش برای کشور مفیدتر است.^[102] شاه حداقل در ۱۶ سال پایانی پادشاهی‌اش، تصمیم‌گیرنده نهایی برای تمام تصمیمات کلیدی کشور بود.^[103]

۴.۳ سیاست خارجی



شاه در کنار استالین، رهبر شوروی در ۱۹۴۳

زمانی که محمدرضا پهلوی به پادشاهی رسید، ایران در اشغال نیروهای شوروی و انگلستان بود. این اشغال تا سال ۱۹۴۶ طول کشید. پس از خروج این نیروها ایران در تلاش برای بازیابی مجدد استقلال خود بود. در این دوران شاه قادر نبود که سیاست خارجی هماهنگی را دنبال کند.^[104] شاه در این سال‌ها تلاش کرد تا روابط مستحکمی را با غرب پایه‌گذاری کند.^[105]

باقی‌مانده بود کمک کرد. در این دوره شاه به قدرت کامل سیاسی در ایران دست یافت و تمام مخالفان خود را ساکت یا سرکوب کرد. تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور معروف به «ساواک» با کمک آمریکا و اسرائیل نقش مهمی در سرکوب‌ها و نیز گسترش نارضایتی داشت. دوباره انتخابات، همچون دوره رضاشاه، بر اساس فهرست تأییدشده توسط شاه انجام گرفت.

در عین حال شاه به مدرنیزه کردن ایران پرداخت و مراکز علمی و فرهنگی کشور را گسترش داد. انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی از جمله تصویب قانون اصلاحات ارضی و اعطای حق رای به زنان از مهم‌ترین فعالیت‌های حکومت وی بود.

۵ انقلاب ۱۳۵۷ و ترک ایران

شاه‌رفت



تیترا اصلی روزنامه اطلاعات با عنوان شاه رفت

نوشتر اصلی: انقلاب ۱۳۵۷ ایران

۱.۵ شروع سقوط شاه



محمدرضا پهلوی و جیمی کارتر در ضیافت شام در کاخ نیاوران ۱۰ دی ۱۳۵۷ خورشیدی مصادف با ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ میلادی (۱۶ روز پیش از خروج از ایران)

سقوط قیمت نفت در میانه سال ۱۹۷۵ باعث سقوط اقتصادی، تورم فزاینده در سال‌های ۱۹۷۵ تا ۷۷ شد و نارضایتی عمومی را باعث شد. فرار سرمایه‌ها از ایران آغاز شد. همزمان، سه قشری مهمی که انقلاب مشروطه را باعث شده بودند - روشنفکران، بازاریان و علما - به طور فزاینده‌ای با نظام بیگانه می‌شدند.^[120]

زنجیره‌ای از اقدامات نسنجیده شاه از سال ۱۳۵۴ علیه علما باعث شد تا آن‌ها، نیروهای انقلابی برای سرنگونی شاه را به حرکت در بیاورند. از

«دست‌نشانده آمریکا» می‌دانستند. پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس، شاه نقش «ژاندارم منطقه» را بر عهده گرفت.^[111]

او حاکمیت نظامی ایران را بر جزایر سه‌گانه اعمال کرد^[112] و در عوض، از ادعای حاکمیت بر بحرین دست برداشت.^[113] پیمان بغداد (بعدها پیمان سنتو) میان کشورهای ایران، عراق، ترکیه و پاکستان منعقد شد.^[114] شاه از موضع قدرت پیمان الجزایر را امضاء کرد و به اختلافات مرزی با عراق خاتمه داد.^[115]

این همزمان با «دکترین نیکسون» پس از جنگ‌های هندوچین بود که آمریکا سعی داشت در سیستم دو قطبی دوران جنگ سرد از طریق قدرت‌های منطقه‌ای منافع آمریکا را تأمین کند. آمریکا به ایران به چشم یکی از این قدرت‌های منطقه‌ای می‌نگریست. به دنبال این نظام جدید بین‌المللی و نقش جدید ایران، شاه در این زمان درصدد افزایش قدرت نظامی و صنعتی خود برآمد.^{[116][117][118]} سرمایه‌های غیرمالی ایران جوابگوی برنامه‌های شاه نبود و شاه دوباره هرچه بیشتر از نظر فنی و نظامی به آمریکا وابسته می‌شد. در آن زمان سیل مستشاران آمریکایی وارد ایران شد که باعث برانگیخته‌شدن حساسیت‌های منفی مردم ایران شد. حتی با روی کار آمدن جیمی کارتر دموکرات در آمریکا، تغییری در ماهیت سیاست آمریکا و «دکترین نیکسون» به وجود نیامد. با وجود تأکید کارتر بر مسئله حقوق بشر و کنترل فروش سلاح به متحدین غیرغربی آمریکا، کارتر از رهبری و سیاست‌های شاه حمایت می‌کرد و او را به عنوان یک «رهبر بزرگ» ستایش می‌کرد.^[119]

۴ حکومت

پس از کودتای ۲۸ مرداد شاه به آمریکا نزدیک‌تر شد. دولت آیزنهاور نیز با ارسال کمک‌های مالی و نظامی حکومت او را تقویت کرد. در شرایط سرکوب و خفقان پس از ۲۸ مرداد، مذاکرات مربوط به قرارداد نفت بین ایران و نمایندگان شرکت‌های بزرگ نفتی جهان آغاز شد و بالاخره قرارداد کنسرسیوم تصویب شد. در این قرارداد که به قرارداد آمینی-پیچ نیز معروف شده‌است برخلاف قانون ملی شدن نفت ایران باز هم اکتشاف و استخراج و فروش نفت به دست شرکت‌های خارجی سپرده شد و ایران به دریافت حق امتیاز (با نام مبهم «پرداخت اعلام شده») اکتفا کرد.

در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، در آستانه سفر ریچارد نیکسون، معاون آیزنهاور به تهران، تظاهراتی در دانشگاه تهران در اعتراض به قرارداد کنسرسیوم و سفر نیکسون رخ داد و در آن سه نفر از دانشجویان کشته شدند. شاه که از قدرت گرفتن زاهدی بیمناک بود، بالاخره او را کنار گذاشت و حسین علا را به نخست‌وزیری منصوب کرد. کسی که به رغم گرایش آشکار به سیاست‌های انگلستان، چندی در همراهی با قوام به آمریکا نزدیک شده بود. علا به سبب نرمش در موضعگیری‌ها، برای چنین روزی مناسب می‌نمود.

پس از انعقاد قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۳۳۳ و برکناری دولت کودتا، دوباره دربار رونق گرفت و شاه که گمان می‌کرد تنها راه غلبه بر مشکلات داخلی و بحران‌های منطقه‌ای نظامی‌گری است و اقتصاد نفتی ایران را معطوف به گسترش و توسعه تشکیلات نظامی و خرید تسلیحات کرد. حسین علاء که آخرین حلقه از رجال قاجار محسوب می‌شد برای چنین روزی برگزیده شده بود.

در آن سال‌ها بیش از آنکه آمریکا از نفوذ شوروی در خاورمیانه نگران بوده باشد، جمال عبدالناصر زبان مشترک اعراب، انگلستان را به وحشت انداخته بود. برای پیشگیری از نفوذ و گسترش نهضت مصر، ایران می‌بایست در رأس پیمان نظامی باشد؛ «پیمان بغداد» (که بعدها با خروج بغداد از آن به «پیمان سنتو» شهرت یافت. کشورهای ایران، عراق، ترکیه و پاکستان زیر نظر انگلستان اعضای پیمان بغداد بودند.

پس از علا، دکتر منوچهر اقبال به نخست‌وزیری رسید. او که همیشه از نزدیکان دربار بود و اغلب خود را «چاکر اعلیحضرت» می‌خواند به تقویت دربار و افزایش قدرت شاه و زیر پا گذاشتن آنچه از سنت‌های مشروطیت

سال‌ها سرچشمه‌های حمایت روانی از شخصیت او را تشکیل می‌دادند، از دست داده بود.^[127]

در بین دهه چهل و پنجاه شمسی، اقتصاد ایران به سرعت رشد نمود و این باعث افزایش خودبزرگ‌بینی شاه شده بود. گزارشی از سازمان سیا عنوان می‌کند که شاه خود را «دارای یک مأموریت الهی» برای اداره کشورش می‌داند. به دنبال این پیشرفت شاه سیاست‌های سختی علیه نیروهای چپ‌گرا و میانه‌رو پیش گرفت. او معتقد بود که روحانیت (به غیر از طرفداران خمینی) متحدان مورد اعتماد او در جنگ علیه کمونیسم و ملی‌گرایی سکولار در ایران است. این سیاست به روحانیت ایران فرصت داد تا شبکه‌ای انحصاری در میان مردم به وجود بیاورند.^[128] او در سال ۱۳۵۳ با تشکیل دادن حزب رستاخیز نظام تک‌حزبی را در ایران اعلام نمود. ایده‌ای که به سرعت به موضوعی برای مخالفت و تمسخر تبدیل شد. حتی امیرعباس هویدا، اولین دبیر کل حزب رستاخیز نیز (در محافل خصوصی) این ایده شاه را به تمسخر می‌گرفت.^[129] شاه گمان می‌کرد (مانند آنچه در روزنامه‌های حکومتی نوشته می‌شد)، مردم اگر هم او را به عنوان رهبر کشور عاشقانه دوست ندارند، حداقل وی را تحسین می‌کنند. در طول ماه‌های آخر، شاه با دیدن تظاهرات میلیونی مردم علیه خود، این عامل روانی را از دست داد.^[130]

در یازدهم اردیبهشت ۱۳۵۴ پزشک شاه تشخیص داد که شاه مبتلا به سرطان غدد لنفاوی^[یادداشت 6] شده‌است. هر چند شاه این موضوع را برای ۳ سال حتی از فرح نیز پنهان کرده‌بود.^[131] شاه که همواره و از کودکی گمان داشت به نوعی تحت حمایت خداوند و امامان شیعه است، زمانی که فهمید دچار بیماری سرطان شده‌است، اعتمادبه‌نفس ناشی از این سرچشمه روانی را نیز از دست داد.^[132]

شاه به درخواست‌های آمریکا برای استفاده از نفوذ خود در اوپک برای پایین آوردن قیمت نفت پاسخ منفی داد. این موضوع باعث شد تا آمریکا برای پایین آوردن قیمت نفت از او ناامید شده و دست‌به‌دامن عربستان سعودی شود.^[133] از سوی دیگر کارتر فشارش بر روی شاه برای بهبود وضع دموکراسی در ایران را از سر گرفت.^[134] مخالفان شاه این را به عنوان نشانه احتمالی پایان حمایت بی‌قیدوشرطی که شاه از واشنگتن در تمام این سال‌ها دریافت می‌کرد قلمداد نمودند.^[135] صرف‌نظر از این که آیا شاه همچنان مورد حمایت غرب بود یا خیر، خود شاه احساس می‌کرد که دیگر مورد حمایت نزدیک‌ترین متحد خود یعنی ایالات متحده نیست. در واقع او آمریکا را نیز به عنوان حامی روانی خود، در کنار خود نمی‌دید.^[136] شاه پس از سقوط، برداشته شدن حمایت غرب از حکومت خود را بزرگترین عامل سقوط خود عنوان می‌کرد و انگیزه‌های دموکراتیک مردم ایران را نفی می‌نمود.^[137] به سبب باور ریشه‌دار شاه به نظریه توطئه، او در تحلیل‌های خود به دنبال دست‌های خارجی مسبب انقلاب بود و به طور مداوم از دریافت ریشه‌های واقعی و داخلی نارضایتی‌ها عاجز بود. سرانجام زمانی که احساس نمود آشتی با دشمنان قدرقدرت خارجی ممکن نیست، دلسرد و عصبی گردید و از اداره امور عاجز شد. در واقع اسناد آرشیوهای انگلیس و آمریکا نشان می‌دهد که تا پایان اکتبر ۱۹۷۸ سیاست این دو کشور بر حفظ نظام سلطنتی بود. تنها از اوایل نوامبر، دو کشور به دنبال راه حل‌های جایگزین حل بحران افتادند و از ایده خروج شاه از ایران حمایت نمودند. زیرا آنها به این نتیجه رسیده بودند که شاه دیگر قدرت یا اراده‌ای برای رهبری ندارد.^[138]

از میان نزدیکان عاطفی شاه، ارنست پرون سال‌ها پیش در گذشته بود. اشرف، خواهر دوقلوی او که در نیویورک زندگی می‌کرد، از نظر انقلابیون چهره‌ای مخدوش‌تر از آن داشت که بتواند به ایران بازگردد و به تقویت روحیه شاه کمک کند؛ و از همه بدتر اسدالله علم تنها چند ماه قبل با بیماری سرطانی مشابه خود شاه، در گذشته بود؛ بنابراین سرچشمه‌های حمایت‌کننده روانی، یکی یکی او را ترک گفته بودند.^[139]

شاه در ماه‌های آخر دچار تزلزل شخصیت، بلاتکلیفی و عدم توانایی تصمیم‌گیری به‌موقع شده بود.^[140] تمام ارکان جامعه، حول شخص او شکل گرفته بود و با تزلزل شاه تمام این ارکان به هم ریخت. امیرارجمند به دستور شاه به ارتش (به خصوص بعد از واقعه هفده شهریور) در مورد عدم سرکوب مردم اشاره می‌کند. دستور منع تیراندازی مستقیم ارتش به مردم (که منجر به پیروزی انقلاب با تلفاتی ناچیز شد) و همچنین وسواس شاه در چیدن و

جمله این اقدامات، موارد زیر را می‌توان برشمرد: تخریب بازار قدیمی اطراف مشهد، اعلام تقویم شاهنشاهی بجای تقویم هجری، موافقت با طرح‌های کاهش بودجه جمشید آموزگار برای لغو یارانه که نخست‌وزیر قبلی هویدا از سال ۱۳۴۴/۱۹۶۵ به روحانیان می‌پرداخت (یارانه‌ای که به‌خاطر جبران کاهش درآمدهای حاصل از وقف، حاصل از اجرای فاز دوم اصلاحات ارضی به روحانیون پرداخت می‌شد)، آخرین از این سری اقدامات، انتشار مقاله توهین‌آمیزی با عنوان ایران و استعمار سرخ و سیاه در روزنامه نیمه‌رسمی اطلاعات به تاریخ هفت ژانویه ۱۹۷۸ (۱۷ دی ۱۳۵۶) علیه خمینی بود. مقاله‌ای که گفته می‌شود توسط وزارت اطلاعات تهیه شده‌بود. تظاهرات خشونت‌آمیز طلاب قم سرکوب شد و تلفات جانی به همراه داشت. از این زمان نهضت انقلابی-اسلامی خمینی آغاز شد و زنجیره‌ای از اعتراضات در دوره‌های چهل روزه (به تقلید از سنت عزاداری در شیعه) شکل گرفت.^[121] خمینی در یک مصاحبه در ۹ می سال ۱۹۷۸ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۷) با روزنامه لوموند، سرنگونی و برچینی رژیم پهلوی و قانون اساسی ایران را خواستار شد. اکنون خمینی مطمئن از پیروزی، به طور پیوسته عبارت «زمانی که ما به قدرت رسیدیم» را تکرار می‌کرد.^[122]

۲۵ انقلاب ۱۳۵۷



دانشجویان انقلابی دانشگاه تهران در حال کندن مجسمه شاه

دلایل متعدد و متفاوتی برای شکست شاه در برابر انقلاب ایران ارائه شده‌است. سعید امیرارجمند نارضایتی و به وجود آمدن تمایلات ضدخارجی به‌خاطر وابستگی رژیم شاه به آمریکا و حضور وسیع نیروهای آمریکایی و اروپایی در ساختار اقتصاد و ارتش را از محرک‌های اعتراضات می‌داند. همچنین او به وجود آمدن یک ساختار متمرکز سلطنتی در ایران را عاملی می‌داند که تمام نارضایتی‌ها را بسوی یک شخص هدایت نمود. نبود پلورالیسم که در عصر مدرن نظام سلطنتی را شکننده‌ترین ساختار در میان ساختارهای موجود می‌کند نیز از دیگر عوامل این اتفاق است.^[123] ولی نقش خود شاه نیز در این میان مهم بود.^[124]

شاه در دو سال آخر سلطنتش، اشتباه‌ترین تصمیمات دوره حکومت خود را گرفت. زمانی که باید خود را قدرتمند نشان می‌داد از خود ضعف نشان داد و زمانی تظاهر به قدرت می‌کرد که نشانه‌ای از قدرت در او وجود نداشت. دلیل این اشتباهات تصمیم‌گیری مجموعه‌ای از عوامل شخصی و سیاسی بود. عواملی که ریشه در شخصیت متزلزل شاه در آن زمان خاص داشت.^[125] او هر روز کمتر و کمتر خود را درگیر امور روزانه کشور می‌کرد.^[126] به گفته ماروین زونیس، زمانی که انقلاب آغاز شد شاه همه عوامل خارجی که برای

رادیكاليزم مذهبي و سلطه بنيادگرایی دينی باز شد.^[151]

۳.۵ مرگ



آرامگاه محمدرضا پهلوی در مسجد الرفاعي قاهره.

محمدرضا پهلوی پس از خروج از کشور در ۲۶ دی ۱۳۵۷ به مصر رفت و در اسوان مورد استقبال رسمی انور سادات، رئیس‌جمهور مصر قرار گرفت.^[152] سپس از ۲ بهمن مدتی را در مراکش مهمان ملک حسن دوم پادشاه این کشور بود.^[153] با فشار دولت انقلابی ایران و ملاحظات سیاسی دولت مراکش، او مجبور به ترک مراکش شد و در ۱۰ فروردین ۱۳۵۸ به باهاما رفت.^[154] که برای مدت موقتی به او روایید گردشگری داده بود. تلاش‌های او برای گرفتن پناهندگی سیاسی از انگلستان بی‌نتیجه ماند. با پایان یافتن روایید باهاما، او توانست در ۲۰ خرداد به مکزیک برود.^[155] بیماری او در مکزیک هر روز شدت می‌یافت اما او بیماری واقعی خود را از پزشکان مکزیک پنهان می‌کرد. هرچند پزشک مخصوص او که از پاریس می‌آمد او را تحت شیمی‌درمانی قرار می‌داد، پزشکان مکزیک او را برای مالاریا درمان می‌کردند.^[156]

با شدت یافتن بیماری، بر خلاف میل دولتمردان آمریکا او توانست اجازه ورود به آمریکا بیابد. او در ۳۰ مهر به آمریکا رفت.^[157] و برای درمان پزشکی در بیمارستان نیویورک بستری شد. او همچنین چند بار مجبور شد بصورت پنهانی به مرکز سرطان مموریال اسلون-کترینگ برود. محمدرضا پهلوی پس از خروج از بیمارستان نخست در ۱۱ آذر به مرکز پزشکی ویلفورد هال در پایگاه نیروی هوایی لاکلند در تگزاس،^[158] سپس در ۲۴ آذر به پاناما^[159] و در ۳ فروردین ۱۳۵۹ (۲۳ مارس ۱۹۸۰) به مصر رفت.^[160] و دست‌آخر انور سادات به او پناهندگی داد.^[161]

مدت کوتاهی پس از ورود وی به مصر، پزشکان معالج طحال او را خارج کردند. سرطان او در وضع پیشرفته‌ای بود و پایان کار وی نزدیک بود. سرانجام در ساعت ۹:۴۵ دقیقه روز ۵ مرداد ۱۳۵۹ خورشیدی، محمدرضا پهلوی در ۶۱ سالگی در قاهره درگذشت. سید طالب رفاعي، روحانی شیعه عراقی و از مؤسسان حزب الدعوه عراق بر او نماز گذارد^[162] و جسد وی در مسجد الرفاعي، پس از یک مراسم رسمی خاکسپاری شد.^[163]

۶ مورد های مرتبط

۱.۶ اقدامات صنعتی-اقتصادی شاه

نوشتار اصلی: اقدامات محمدرضا پهلوی

محمدرضا شاه تمام وجهه و نظام پادشاهی خود را بر روی خارج‌ساختن ایران از رده کشورهای توسعه‌نیافته و وارد شدن به رده کشورهای تازه‌صنعتی‌شده



خوشامدگویی کندی به شاه در سفر شاه به آمریکا در سال ۱۳۴۱ خورشیدی

انتخاب فرماندهان ارتش به‌گونه‌ای که همیشه فرمانبردار او باشند، در نهایت منجر به این شد که در نبود یک شاه تصمیم گیرنده، فرماندهان ارتش فاقد قدرت تصمیم‌گیری باشند.^[141] سرانجام با بالا گرفتن اعتراضات، شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ ایران را ترک کرد و در ۲۲ بهمن همان سال انقلاب ایران به پیروزی رسید.^[142]

در تحلیلی نهایی، شاه نتوانست به رویاهایش در مدرن‌سازی ایران برسد زیرا نتوانست ملتش را با خود همراه کند. او «ایزوله» شدن خودخواسته‌ای از مردمش را برگزید. این انزواء افسانه اتحاد شاه و مردم، براساس جذبه معنوی سلطنت را مخدوش و در پایان نابود ساخت.^[143]



شاه و فرح لحظاتی پیش از ترک ایران

ساختار شاه‌محور قدرت در ارتش ایران و نبود آموزش کافی برای مواجهه با ناآرامی‌های مدنی نتیجه‌ای جز فاجعه و خونریزی در پی نداشت. چندین و چند مورد تیراندازی ارتش به سوی مردم اتفاق افتاد که بدترین آن وقایع هفدهم شهریور بود. در این روز که بعدها به نام جمعه سیاه معروف شد، هزاران نفر در میدان ژاله تهران برای یک تظاهرات مذهبی گرد آمدند. وقتی مردم حکومت نظامی را نادیده گرفتند، سربازان به سویشان آتش گشودند که در نتیجه آن بسیاری از مردم کشته و یا به شکل وخیمی مجروح شدند. جمعه سیاه نقشی اساسی در رادیكال کردن جنبش‌های اعتراضی داشت. این کشتار فرصت هر گونه مصالحه را کاهش داد، به گونه‌ای که جمعه سیاه، به «نقطه بی‌بازگشت انقلاب» معروف شد.^{[144][145][146][147][148][149][150]}

سقوط دولت مصدق در سال ۱۹۵۳ میلادی، شروع دوره مطلق‌گرایانه سلطه شاه بود که سعی می‌نمود جامعه ایران را همسوی با غرب، و مخصوصاً آمریکا مدرنیزه کند؛ ولی رژیم، خواسته مردم را اشتباه فهمید و با عرضه خود به عنوان دست‌نشانده آمریکا به غرور ملی لطمه وارد کرد. در نتیجه آن انقلاب رخ داد که در آن اشراف و طبقات غرب‌گرا کنار زده شدند و راهی برای

الگوی توسعه مورد نظر رژیم (تئوری اقتصادی رشد قطره‌ای) به طور اجتناب ناپذیری شکاف بین گروه‌های دارا و ندار را وسیع‌تر کرد. استراتژی رژیم سرازیر کردن ثروت نفتی به سوی نخبگان وابسته به دربار بود که بعدها کارخانه‌ها، شرکت‌ها و واحدهای گشت و صنعتی متعددی را تأسیس کردند. ثروت به لحاظ نظری به صورت قطره‌ای به پایین جریان می‌یافت، اما در عمل در ایران همانند بسیاری از کشورها، همچنان به بالا چسبیده بود و مسیرش به سوی رده‌های پائین‌تر نردبان اجتماعی روز به روز کمتر می‌شود. ثروت، همانند یخ در آب گرم، در فرایند دست به دست شدن، ذوب می‌شد و نتیجه آن نیز چندان تعجب آور نبود. در دهه ۱۳۳۰/۱۹۵۰ ایران یکی از مشکل‌دارترین کشور جهان سوم به لحاظ توزیع نابرابر درآمدها بود. اما بنابر گزارش سازمان بین‌المللی کار در دهه ۱۹۷۰/۱۳۵۰، به یکی از بدترین کشورهای جهان تبدیل شد. در خصوص توزیع درآمد، شواهد قطعی در دسترس نیست، اما بانک مرکزی ارزیابی را درباره هزینه خانوارهای شهری در سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۹۰ و سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳ انجام داده است. مطابق این ارزیابی در سال‌های ۱۳۹۰، ۳۹٪ درصد از مجموع هزینه‌ها مربوط به ۱۰ درصد بالایی ثروتمندها و تنها ۱۷٪ از هزینه‌ها مربوط به ۱۰ درصد گروه‌های بسیار فقیر بود. ارقام مربوط به سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳، وضعیت وخیم‌تری را نشان می‌دهد. بر مبنای این بررسی، ۳۷٫۹ درصد هزینه‌ها مربوط به دهک بالایی جمعیت ثروتمند کشور است در حالی که این رقم برای ۱۰ درصد پائین فقیر، ۱٫۳ درصد بوده است. بر اساس یکی از اسناد فاش شده سازمان برنامه و بودجه سهم درآمدی ۲۰ درصد جمعیت ثروتمند شهری در سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۴ از ۵۷ درصد به ۶۳ درصد افزایش یافته است. مطابق این سند شکاف بین میزان مصرف جمعیت شهری و روستایی به شکل قابل توجهی وسیع‌تر شده بود. این نابرابری‌ها به ویژه در تهران کاملاً محسوس بود. ثروتمندان شهر در کاخ‌های منطقه شمالی شهر زندگی می‌کردند در حالی که فقرا در آلونک‌های حلبی آباد بدون هیچ گونه امکانات عمومی - به ویژه یک سیستم حمل و نقل مناسب - به سر می‌بردند. شایع بود که یکی از افراد خانواده سلطنتی در خصوص ترافیک تهران گفته بود: «اگر مردم حوصله ترافیک ندارند، چرا هلیکوپتر نمی‌خرند؟» به بیان یکی از نشریات پنتاگون، رونق درآمد نفت نابرابری و فساد را به یک نقطه جوش رسانده بود.^[170]

۲۰۶ خانواده



محمدرضا پهلوی در کنار فرزندانش در کاخ سعدآباد

در میان اعضای خانواده، اشرف نزدیک‌ترین شخص به محمدرضا بود.^[171] همچنین محمدرضا تا پایان عمر رضاشاه، رابطه خود را با پدرش حفظ کرد. با این حال محمدرضا آنچنان تحت تأثیر هیبت پدرش بود که بارها و در کتاب‌های گوناگون خود به هیبت او اشاره کرده‌است.^[172] او مجموعاً چهار خواهر و شش برادر داشت که فقط با شمس، اشرف و علیرضا مادر مشترک

مانند کره جنوبی خرج نمود. او تلاش می‌کرد تا ایران را به‌سوی «تمدن بزرگ» هدایت کند، اصطلاحی که در سال ۱۹۷۲ ابداع شد. توسعه اقتصادی یک استراتژی کلیدی در جهت نیل به این مقصود بود.^[164] این رضاشاه بود که سیستم آموزشی و قضایی سکولار به‌وجود آورد، اولین قدم‌ها به‌سوی بهبود آزادی و بهبود حقوق زنان را برداشت، زیرساخت‌های یک کشور صنعتی را بنیان نهاد و سنگ‌بنای یک سیستم بهداشت عمومی را گذاشت. محمدرضاشاه سیاست‌های مدرن‌سازی پدرش را دنبال نمود و توسعه بخشید. این توسعه در قالب موضوعاتی چون مبارزه علیه بی‌سوادی، ارائه سرویس‌های بهداشتی و آموزشی برای نقاط روستایی، افزایش حقوق زنان، آزادسازی روستاییان از قید نظام قدیمی ارباب‌رعیتی و به‌وجود آوردن یک قشر متوسط متخصص از تکنوکرات‌ها و بروکرات‌ها (که بیشتر آن‌ها در غرب تحصیل کرده بودند) بود. از دید توسعه اجتماعی شاه یک انقلابی بود اما هر چقدر که سیاست‌های او انقلابی‌تر می‌شد، مخالفت علما و سایر گروه‌های ذی‌نفع بیشتر می‌شد. با این وجود اصلاحات سیاسی شاه بسیار عقب‌تر از اصلاحات اجتماعی ایران بود.^[165] شاه مردم‌سالاری را برای ایران تجویز نمی‌کرد و آن را یک مانع در برابر توسعه می‌دانست. او اعتقاد داشت که یک حکومت استبدادی مانند حکومت پدرش برای کشور مفیدتر است.^[166] شاه حداقل در ۱۶ سال پایان پادشاهی‌اش، تصمیم‌گیرنده نهایی برای تمام تصمیمات کلیدی کشور بود.^[167]



بازدید رسمی از پالایشگاه آبادان

طی دوران حکومت محمدرضا، ایران به چهارمین تولیدکننده نفت و دومین صادرکننده بزرگ آن تبدیل شده بود. بر اساس موافقت نامه ۱۳۳۳/۱۹۵۴ کنسرسیوم نفت، سهم ایران از درآمدها به ۵۰ درصد رسید، اما بخش اساسی این افزایش بر اثر جنگ ۱۳۵۲/۱۹۵۴ اعراب و اسرائیل و چهار برابر شدن قیمت بین‌المللی نفت بود که باعث شد کشورهای عضو سازمان نفت (اوپک) از این امتیاز بهره‌مند شوند. بدین ترتیب درآمدهای نفتی ایران از مبلغ ۳۴ میلیون دلار در سال‌های ۳۳ شمسی به ۵ میلیارد دلار در سال‌های ۵۳ تا ۵۴ و حتی ۲۰ میلیارد دلار در سال‌های ۵۵ تا ۵۶ شمسی افزایش یافت. نفت طی این ۲۳ سال، ۵۵ میلیارد دلار نصیب ایران کرد. طی این سال‌ها، به طور متوسط بیش از ۶۰ درصد درآمد دولت و ۷۰ درصد از درآمد ارزی سالانه این منبع تأمین می‌شد.^[169]



ازدواج با فرح

عنوان همسرش بود، ولی بعد از تولد دخترشان شهناز و پس از تبعید رضاشاه و آغاز پادشاهی محمدرضا، این اجبار رفع شد. با این حال وقتی فوزیه به تنهایی به مصر رفت و محمدرضا را ترک کرد، او بیشترین تلاش ممکن را کرد تا فوزیه را بازگرداند. نامه‌ها و سفرای زیادی نزد او و برادرش ملک فاروق به مصر فرستاد؛ ولی این تلاش بی‌فایده بود و آنان ۳ سال بعد از هم جدا شدند.^[177]

پس از طلاق از فوزیه، او پادشاهی مجرد بود. به گفته اشرف: «دخترها را برای او می‌آوردند، ولی او عاشق هیچ‌کدام از این دخترها نمی‌شد. دخترها در لحظه ملاقات فکر می‌کردند که او دوستشان دارد؛ ولی این خیال خامی بیش نبود.» این نوع رابطه سطحی با دخترانی از این قبیل، به تدریج یکنواخت و کسل‌کننده شد.^[178]

محمدرضا ۷ سال پس از آن‌که از فوزیه جدا شد، با ثریا اسفندیاری بختیاری ازدواج کرد. ثریا زنی بود که محمدرضا واقعاً عاشقش بود. به گفته اشرف: «شاه عاشق ثریا بود و اگر ثریا می‌توانست برای او جانشینی بی‌آورد، آنان هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شدند.»^[179] در آن زمان جانشینی مسئله مهمی بود و محمدرضا ناچار از ثریا جدا شد.^[180]

سومین همسر محمدرضا، فرح دیبا بود. او فرزند یک افسر ارتش بود. پدرش زمانی که فرح خیلی کوچک بود درگذشته بود. وی دانشجوی معماری در پاریس بود. خانواده او وضع مالی رضایت‌بخشی نداشتند. شهناز و شوهرش اردشیر زاهدی کسانی بودند که او را برای ازدواج به شاه معرفی کردند. پاسخ شاه به زاهدی چنین بود: «مجبورم به خاطر کشورم ازدواج کنم. پس چه بهتر که با کسی ازدواج کنم که دختر و مادرم هم او را پسندیده‌اند.» این‌بار شاه همسری غیرفعال نمی‌خواست و فرح هم چنین نبود.^[181]

شاه یک‌بار در مصاحبه‌ای به اورینا فالاجی گفته بود^[182] که «در زندگی یک مرد، زن، به حساب نمی‌آید، مگر آن‌که زیبا و جذاب بوده و خصوصیات زنانه خود را حفظ کرده باشد.»^[183] اگرچه او بعدها در مصاحبه دیگری به باربارا والترز گفت^[184] که دقیقاً همین کلمات را به کار نبرده‌است.^[185]

به هر حال، برخی از دوستان نزدیک وی مانند اسدالله علم، به درخواست او ملاقات‌هایی را با دخترانی ترتیب می‌داده‌اند. ملاقات‌هایی که همیشه شامل روابط جنسی نبوده‌است.^[184]

۴.۶ دوستان

دوستان نزدیک دوران کودکی او را حسین فردوست (فرزند یک درجه‌دار جز) و مهرپور تیمورتاش (فرزند وزیر دربار) تشکیل می‌دادند. از این میان، محمدرضا به فردوست علاقه زیادی داشت. زمانی که در ۱۲ سالگی

(تاج‌الملوک) داشت.^[173] فرزندان او شهناز (از فوزیه)، رضا، فرحناز، علی‌رضا و لیلا (از فرح) بودند که در این میان رضا به ولیعهدی رسید.^[174] علی‌رضا و لیلا سال‌ها پس از مرگ شاه خودکشی کردند.^[175]

۳.۶ همسران

نوشتارهای اصلی: فوزیه و محمدرضا پهلوی، ثریا اسفندیاری و فرح پهلوی
زمانی که محمدرضا به ۲۰ سالگی رسید، پدرش تصمیم گرفت تا وی ازدواج



ازدواج با فوزیه



ازدواج با ثریا

کند. ابتدا پرنسس اینگرید از سوئد (بعدها ملکه دانمارک) و سپس یک دختر ایرانی از خاندان قاجار برای او در نظر گرفته شدند؛ ولی او در سال ۱۳۱۸ خورشیدی، با فوزیه فؤاد، خواهر ملک فاروق پادشاه مصر در کاخ عابدین قاهره ازدواج کرد. گفته می‌شود که این ازدواج را مصطفی کمال آتاترک به رضاشاه پیشنهاد کرده‌است. این ازدواج مغایر اصل ۳۷ قانون اساسی مشروطه بود که بر طبق آن، ملکه ایران باید ایرانی‌الاصل باشد. به همین دلیل، مجلس ایران قانونی را از تصویب گذراند که فوزیه را «ایرانی‌الاصل» اعلام می‌کرد.^[176]

روشن است که فوزیه، انتخاب محمدرضا نبود. فوزیه اگرچه زیبا بود، ولی سرد و دست‌نیافتنی بود. در آغاز، محمدرضا ناگزیر به پذیرفتن فوزیه به

علاقه خود معرفی کرده‌است. او در دوره ولیعهدی به موسیقی سنتی ایرانی و غربی علاقه داشته و وزارت و لیست، آهنگسازان مورد علاقه او بوده‌اند. این مطالعات در شعر و ادبیات در سالهای حضور ارنست پرون در دربار او نیز ادامه داشته‌است.^[192]

پس از رسیدن به پادشاهی، از وزیر دربار خواست تا علامه محمد قزوینی را به قصر دعوت کند. در اولین ملاقات شاه جوان از قزوینی و دوستانش خواست تا جلسات خود را در قصر او برگزار کنند تا او فقط شنونده باشد و از آنان بیاموزد. این جلسات هفتگی، سال‌ها ادامه یافت و محمدرضا پهلوی از طریق این جلسات با فلسفه، تاریخ، فرهنگ و ادبیات فارسی و به‌خصوص شعر حافظ آشنا شد. در طول دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، افراد روشنفکر بیشتری در اطراف او بودند. او با گسترش اندیشه روشنفکرانه در اطراف خود موافقت کرد. او اعتقاد نداشت که روشنفکری خطری برای او و حکومت او باشد. در دهه پنجاه، او سلسله بحث‌های میان سید حسین نصر و احسان نراقی را از تلویزیون دنبال می‌کرد. او بدون آن‌که بداند واژه «غرب‌زدگی» را جلال آل‌احمد اشاعه داده و بدون آن‌که کتاب‌های او را خوانده باشد از این واژه استفاده می‌کرد.^[193]

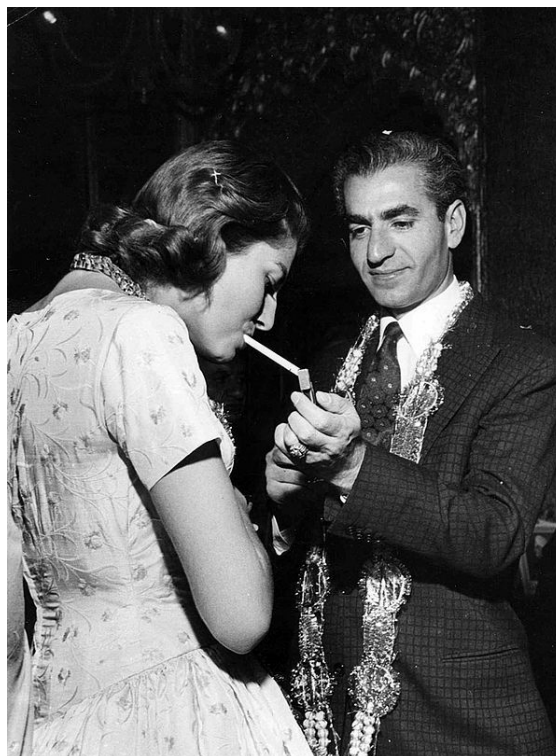
شاه همواره روشنفکران را مسخره می‌کرد.^[194] شیوه استبداد روزافزون حکومت شاه پس از انقلاب سفید، هر چه بیشتر روشنفکران و جبهه ملی را با او بیگانه می‌کرد. آنان توجهی به توسعه اجتماعی و اقتصادی به‌دست آمده نداشتند و بازگشت به یک نظام لیبرال‌تر و مطابق قانون اساسی و تغییر موضع طرفدار غرب محمدرضا پهلوی را خواستار بودند. قدرت جبهه ملی و روشنفکران با حمایت دانشجویان در ایران و جمعیت قابل توجه دانشجویان ایرانی در خارج از ایران افزوده شد. دانشجویان ایرانی جنبش‌های انقلابی در الجزایر، کوبا، چین و جاهای دیگر را مطالعه کرده بودند و آثار علی شریعتی را مشتاقانه مطالعه می‌کردند. در نوامبر سال ۱۹۷۸، کریم سنجابی، رهبر جنبش ملی، خمینی را در پاریس ملاقات کرد و شرایط خمینی را پذیرفت. ائتلاف حاصل شده بین روشنفکران و دانشجویان و علمای مبارز در این زمان، سقوط شاه را اجتناب‌ناپذیر کرده‌بود.^[195]

۶.۶ رسانه‌ها



گزارش یونیورسال نیوزریل از مراسم جشن تولد ۴۰ سالگی شاه، ۱۹۵۹

پس از اینکه اولین بار مصدق از رادیو ایران برای تنظیم افکار عمومی استفاده کرد،^[196] کنفرانس‌های مطبوعاتی محمدرضا پهلوی از اکتبر ۱۹۵۸ شروع شد.^[197] تلاش او، بیشتر معطوف به رسانه‌های خارجی بود. از سقوط دولت مصدق تا انقلاب ۱۳۵۷، ایران در صدر اخبار نشریات آمریکایی قرار داشت. اوج توجه این رسانه‌ها به ایران، از زمان تحریم نفتی اعراب تا ۱۳۵۶ بود.^[198] شاه در برخورد با رسانه‌ها متکبرانه و در نقش یک معلم به نظر می‌رسید.^[199]



محمدرضا پهلوی در حال روشن کردن سیگار همسرش ثریا

محمدرضا را برای ادامه تحصیل به سوئیس فرستادند، به اصرار او فردوست نیز وی را همراهی کرد.^[185]

ارنست پرون نیز یکی دیگر از دوستان نزدیک محمدرضا بود که در سوئیس با ولیعهد آشنا شد و با او به ایران بازگشت.^[186] از حدود سال ۱۹۳۵ میلادی اولین اشارات به دوستی محمدرضا با ارنست پرون (پسر باغبان مدرسه لهروزه) در اسناد رسمی وجود دارد. پرون آشکارا همجنس‌گرا و با اعتقادات شدید کاتولیک بود و یکی از بحث‌برانگیزترین شخصیت‌های اطراف محمدرضا بود که نقش مهمی در زندگی وی داشت.^[187] محمدرضا به مدت نزدیک دو دهه تقریباً هر روز پرون را ملاقات می‌کرد. اما چند ماه پس از سرنگونی مصدق در سال ۱۹۵۳ و زمانی که دوستی با پرون باعث به وجود آمدن دردسرهای سیاسی برای او شد، او به یکباره تمام تماس خود را با پرون قطع کرد.^[188] نقش پرون در زندگی محمدرضا هیچگاه مشخص نبوده‌است. دشمنان محمد رضا پهلوی همیشه علاقه داشته‌اند تا این رابطه یک نوع رابطه همراه با «تعهد» نشان بدهند و سایرین نیز سعی داشته‌اند انتخاب این دوست عجیب توسط محمدرضا را با استفاده از تئوری‌های روان‌شناسی توجیه کنند.^[189]

حلقه دوستان نزدیک محمدرضا پهلوی در دوران بزرگسالی نیز چندان بزرگ نبود. یحیی عدل جراح معروف و عبدالکریم ایادی دو تن از دوستان نزدیک محمد رضا بودند. بخشی از دوستان او، از طریق حلقه اشرف به شاه نزدیک شدند و گروهی نیز به وسیله فرح به وی معرفی شدند. زمانی که فرح وارد دربار شد، گروه زیادی از دوستان و اقوام خود را نیز، به دربار وارد کرد. بعضی از آنان پیش از ورود به دربار، از منتقدان حکومتش بودند.^[190]

۵.۶ روشنفکران

به نظر می‌رسد او در سوئیس تا حدی با نویسندگان انگلیسی و آمریکایی آشنا شده و حتی آثاری از ویلیام شکسپیر را مطالعه نموده بود. او بعدها هیچ‌گاه علاقه‌ای به مطالعه آثار دانشوران از خود نشان نداد.^[191] عباس میلانی می‌نویسد که او در فرانسه و به همراه ارنست پرون، اشعار و ادبیات فرانسوی را مطالعه می‌کرده‌است و رابطه و دشمنی‌های او را نویسندگان مورد

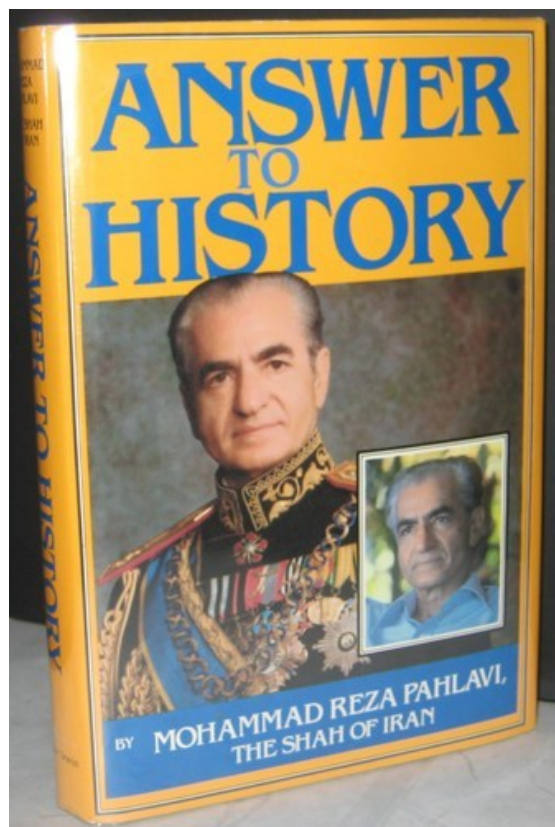
۷.۶ منش و ویژگی ها

بسیاری از ویژگی های اخلاقی محمدرضا، نقطه مقابل پدرش بود. رضاشاه دارای طبعی خشن بود، ولی محمدرضا حتی در اوج قدرت خجالتی بود. او به اندازه پدرش سخت گیر نبود. اگرچه مخالفتی هم با نظم و انضباط در زندگی نداشت. او معمولاً لباس معمولی می پوشید؛ ولی هرگاه لباس نظامی در بر می کرد، برخلاف پدرش آن را به انواع مدال ها می آراست. او به غیر از مواقعی که در تعطیلات یا در سفر بود، اغلب اوقات خود را در دفترش می گذراند.^[200]

پرخور نبود، در هر وعده کم غذا می خورد و میان وعده ها چیزی نمی خورد. چیز بسیاری در بشقاب غذایش باقی نمی ماند. به ندرت نوشیدنی الکلی می نوشید. به کله پاچه (که بیش تر در خانه مادرش می خورد) علاقه داشت، اما این غذا با معده اش سازگاری نداشت. جوجه و ماهی کباب شده را می پسندید.^[201]

۸.۶ اعتقاد به تئوری توطئه

نوشتارهای اصلی: نظریه های توطئه در ایران و نظریه توطئه حکومت پهلوی محمدرضا شاه نیز مانند پدرش، هم به سیاست انگلیس سخت ظنین بود و



آخرین خاطرات شاه، پاسخ به تاریخ، مانند اثری کابوس گونه و طولانی مملو از چهره های در سایه است که برای خنجر زدن به بیرون آمده اند.^[202]

هم از آن وحشت داشت.^[203] او متقاعد شده بود که بریتانیا از طریق حزب توده، روحانیون عالی رتبه از جمله خمینی و رژیم بعث عراق، علیه او فعالیت می نماید. به همین نسبت وی اعتقاد داشت که روس ها در جریان ناآرامی های دانشجویی ایران دست دارند و شرکت نفتی، سازمان های چریکی مسلمان و مارکسیست را در برابر رژیم وی تحریک می کند. او همچنین مظنون بود که یک نیروی پنهان، ایالات متحده آمریکا را تحت کنترل دارد، کندی و هر کس دیگری که در برابر آن قرار گرفت را به قتل می رساند.^[204]

بر اساس دیدگاه وی، بریتانیا به دلیل علاقه مندی به «سرک کشیدن در

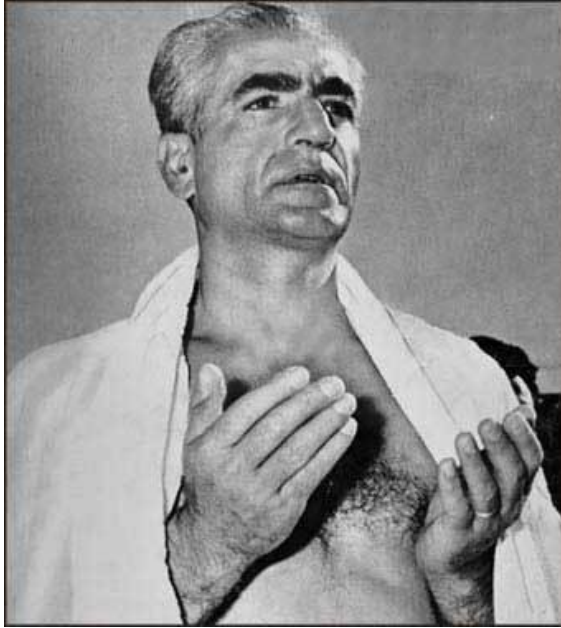
هر کاری» در ایجاد حزب توده دست داشت. تلاش برای ترور او در سال ۱۳۲۸ توطئه ای بود که مشترکاً توسط حزب توده، روحانیون «محافظه کار افراسی» و انگلیسی ها که دختر باغبان سفارت شان دوست دختر تروریست بود، و «دوست دارند نخود هر آشی بشوند»، به اجرا در آمد. مصدق نیز با وجود «ژست مردمی» خود، یک عامل انگلیسی بود و به این دلیل با پست نخست وزیری در زمان جنگ جهانی دوم موافقت کرده بود که تأیید ارباب خود را گرفته بود. شاپور بختیار (آخرین نخست وزیرش) نیز عامل شرکت بریتیش پترولیوم بود.^[205]

از نظر شاه، هدف اصلی انگلیسی ها از حمله به ایران در سال ۱۳۲۰، رهایی از شر پدرش می داند، چون به واسطه لغو امتیاز نفتی، خشم آنان برانگیخته شده بود.^[206] به باور شاه، انگلیسی ها همراه با شرکت های نفتی و «روحانیون مرتجع»، عملاً انقلاب اسلامی را به تلافی دفاع از او آپیک و آرمان فلسطینی ها طراحی کرده بودند. هم فلسطینی ها و هم اسرائیلی ها از شنیدن چنین سخنانی شگفت زده می شدند. شاه به هنگام مرگ مدعی شد که سیا به همراه ام آی سیکس انقلاب ۱۳۵۷ را طراحی کردند. او لفاظانه می پرسد: «چه کسی پول تظاهراتی را داده که شرکت کنندگان زلف سیاه و بلوند داشته اند؟ این هیبت به ندرت در ایران دیده می شود.»^[207] وی مدعی می شود که سرنگونی او توسط «ترکیب عجیبی» از نه تنها روحانیون، حزب توده و شرکای نفتی، بلکه توسط رسانه های غربی و نیز کابینه های کارتر و تاجر صورت گرفت.^[208]

به گفته میلانی، شاه در شرایط بحرانی، ریشه مشکلات را نه در عوامل داخلی، بلکه در توطئه های خارجی سراغ می کرد. به همین خاطر راه حلش برای بحران هم بیشتر معطوف به این توطئه ها بود و کمتر به ریشه یابی یا برطرف کردن علت های داخلی بحران توجه داشت.^[209] شاه همه نیروهای مخالف خود را بازپچه دست نیروهای خارجی می دانست. می پنداشت که این گروه ها، اهرم فشار بر او در مذاکرات مهم نفتی هستند. هنگامی که موج تظاهرات گسترش پیدا کرد، شاه به برخی از رهبران تیم مذاکره کننده ایران دستور داد با نمایندگان شرکت های نفتی وارد مذاکره شوند و خواسته هایشان را برآورده کنند. جدای از این، شاه در ماه های قبل از انقلاب بارها بر آن شد تا از خواسته های آمریکا و انگلیس آگاه شود. شاه احمد قریشی و همایون صنعتی زاده (که به تصورش از معتمدان آمریکا و انگلیس بودند) را به دربار فراخواند و از هر دو پرسشی واحد داشت: «این آمریکایی ها از ما چه می خواهند؟»^[210] شاه گاهی مخالفانش را، مشتی «مارکسیست، تروریست، دیوانه و جانی» می خواند؛ ولی وقتی بالاخره در اکتبر ۱۹۷۸ (مهر ۱۳۵۷) با هلیکوپتری فراز تهران گشتی زد و ابعاد تظاهرات را به چشم خود دید، یکباره نه تنها دلزده که سخت نگران شد. تردیدی نداشت که تنها به تمهید خارجی ها چنین تظاهرات گسترده و انسجام یافته، سازمان یافته بود. همان شب با سفیران آمریکا و انگلیس دیدار کرد. می گفت کشورهای متبوع دو سفیر مسئول وضعیت ایران هستند. به زبانی تلخ و پر طعنه از دو سفیر پرسید: «مگر من با شما چه کرده ام؟». می گفت خیانت غربی ها به او و ایران همانند خیانتی که در کنفرانس یالتا (که منجر به واگذاری اروپای شرقی به شوروی شد) است.^[211] در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) شاه و بسیاری از مقامات عالیرتبه رژیم پهلوی، ارزیابی غلو آمیزی از قدرت آمریکا و انگلیس داشتند. گمان داشتند که این دو کشور می توانند همه اتفاقات در ایران و اکثر جهان را نه تنها کنترل، که تنظیم کنند. اگر در یکی از رسانه های غرب، به ویژه بی بی سی، گزارشی در نقد شاه پخش می شد، همین یک گزارش کافی بود که شاه و مخالفانش متقاعد شوند که غرب برای ایران نقشه ای نو کشیده و شاه دیگر ضربه پذیر شده است. کار نگرانی از نقش بی بی سی در تقویت و ترویج مخالفت با رژیم به جایی رسید که برخی از سران نیروی هوایی به شاه توصیه کردند که شبی با استفاده از جنگنده های نیروی هوایی، دکل خبراتی بی بی سی را ویران کنند.^[212]

۹.۶ ورزش و سرگرمی

در دوران تحصیل و در میان دروس، محمدرضا به ورزش علاقه زیادی داشت. کشتی و سوارکاری ورزش های مورد علاقه وی بود. بعدها به فوتبال، چوگان و دوچرخه سواری نیز علاقه مند شد.^[214] سوابق مدرسه له روزه، محمدرضا



محمدرضا پهلوی هنگام انجام فرایض حج

محمدرضا، کاپیتان تیم فوتبال مدرسه توپ را در دست دارد.^[213] (فردوست نفر نخست سمت چپ)

را یک ورزشکار عالی در فوتبال و شنا معرفی می‌کند.^[215]

او از جوانی تنیس بازی می‌کرد و این ورزش را تا زمانی که مشکل بینایی پیدا کرد، ادامه داد. همچنین اسکی را در نوجوانی در سوئیس آموخت. در بازگشت به ایران، چوب‌های اسکی را بر دوشش می‌گذاشت و برای اسکی به تپه الهیه در شمال تهران می‌رفت. بعدها او اسکی را در کوه‌های البرز و پیست‌های شمشک و دیزین در نزدیک تهران و همچنین کوه‌های آلپ در نزدیک ویلای خود در سن موریس سوئیس ادامه داد. او همچنین یک سوارکار ماهر بود. در رانندگی و خلبانی، به سرعت علاقه داشت.^[216]

از سال‌های آغازین پادشاهی، او برنامه ناهار مردانه جمعه‌ها را برقرار کرد. دوستانی مانند محمد خاتمی به این میهمانی‌ها دعوت می‌شدند و به بازی‌های ورزشی مانند والیبال می‌پرداختند. با گذر زمان، پوکر جای ورزش را گرفت. اگرچه گفته می‌شود که این بازی‌ها بر سر پول بود، اما مبلغ قمار و شرط‌بندی، ناچیز بوده‌است. پس از مدتی، به دلیل پخش شایعه‌هایی، شرط‌بندی متوقف شد و مبلغ قمار در ورق‌بازی نیز به پول جزئی کاهش یافت.^[217]

۱۰.۶ باورهای دینی

مکاشفه دیگری را این‌بار درباره ملاقات با امام زمان در کتاب خود تعریف کرده‌است.^[223]

در مصاحبه‌ای که اندکی قبل از مرگ وی در قاهره انجام شد، محمدرضا عنوان کرد که اعتقادات مذهبی، بخش قلبی و روحانی هر جامعه‌است و بدون آن جامعه به انحطاط کشیده خواهد شد. او در این مصاحبه ادیان واقعی را بهترین تضمین سلامت اخلاقی و استحکام روحانی جامعه دانست.^[224]

۱۱.۶ سیاست در برابر اسلام و روحانیان

او روش رضاشاه را در قلع و قمع روحانیت شیعه در پیش گرفت و به آنان (همچون سید حسین طباطبایی بروجردی) احترام می‌گذاشت. اما پس از مرگ بروجردی و مرجعیت روح‌الله خمینی فاصله‌اش با روحانیت شیعه زیاد شد. مخالفت خمینی با اصول انقلاب سفید در سال ۱۳۴۲ سرآغاز این فاصله بود که به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ منجر شد.^[225]

محمدرضا پهلوی چند سال پس از رسیدن به سلطنت چنین ادعا کرد که «عقاید اسلامی راه نجات بشریت است». او روحانیت را متحد خود در برابر نفوذ کمونیسم می‌دانست و به توسعه مساجد در کشور کمک کرد به‌طوری‌که تا سال ۱۹۶۰ میلادی تعداد مساجد به ۵۵٬۰۰۰ (و حتی بنابر آمارهای دیگر به ۷۵ هزار) و تعداد حوزه‌ها از ۱۵۴ به ۲۱۴ عدد رسید. این افزایش در نیمه دوم پادشاهی او حتی بیشتر بود. او روحانیان را قلباً طرفدار سلطنت

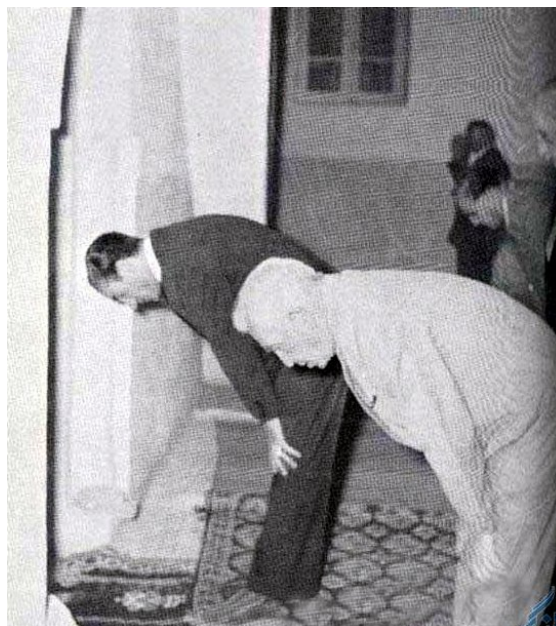
او خود را همانند پدرش یک «مؤمن واقعی» می‌دانست.^[218] به گفته افخمی با آن که خانواده محمدرضا چندان مذهبی نبودند، ولی محمدرضا در کودکی تحت تأثیر جامعه مذهبی ایران و افسانه‌های مذهبی‌ای که اقوام، خدمتکاران و دایه‌هایش برای او می‌گفتند، به تدریج با حماسه‌های ایرانی-اسلامی آشنا شد. به گفته اشرف، بعضی از این داستان‌ها هیچ‌گاه از ذهن محمدرضا پاک نشدند.^[219] مادر محمدرضا برخلاف رضاشاه بسیار مذهبی بود. محمدرضا که بیشتر دوران کودکی‌اش را در کنار مادرش بود، تحت تأثیر عقاید مادرش گرایش‌هایی مذهبی یافت.^[220] [آکدام صفحه؟] او در سن نوجوانی و زمانی که در سوئیس بود، نمازهای یومیه را به جا می‌آورد.^[221] ولی آبراهامیان می‌گوید که رضاشاه هم مذهبی بود. یکی از دلایل خود را اسامی شیعی فرزندان رضاشاه (مثل محمدرضا، غلامرضا، علیرضا، احمدرضا، عبدالرضا و حمیدرضا) می‌داند.^[222]

ریشه گرایش مذهبی او همچنین به بنیه جسمی ضعیف او در خردسالی بازمی‌گردد. او یک‌بار در کودکی به بیماری سخت تیفوئید مبتلا شد. زمانی که پزشک گفته بود: «تنها کار دیگری که از دست ما برمی‌آید دعا کردن است» او در یک رؤیا، علی بن ابی‌طالب را دید که برای او داروی شفابخشی آورد. سال‌ها بعد، محمدرضا باور داشت که ارتباطی میان آن مکاشفه و بهبودی‌اش وجود داشته‌است. او از دو مکاشفه مشابه دیگر نیز در زندگی خود یاد کرده‌است. او زمانی را به یاد می‌آورد که زمانی که سوار بر اسب به امامزاده داوود سفر می‌کرد، سقوط کرد. او در رؤیا دید که ابوالفضل العباس او را از سقوط نجات داد. پدرش این رؤیا را هیچ‌گاه باور نکرد. او

حدود دو هزار روستا را که از پدرش به ارث برده بود با قیمتی نازل و یا به رایگان به روستاییان شاغل در آن بخشید.^[229]

ثروتی که شاه از خود باقی گذاشت شبکه پیچیده‌ای از شرکت‌ها، بنیادها، حساب‌های بانکی، زمین‌هایی در کوستا دل سول اسپانیا^[یادداشت ۱۹] و هم‌چنین شاله‌ای به نام «ویلای سوورتا» برای اسکی در شهر سنت موریتز در کشور سوئیس بود.^[230]

قرار بود که طبق خواسته شاه، ثروتش به نسبت زیر تقسیم شود: ۲۰٪ به فرح دیبا، ۲۰٪ به پسر بزرگش رضا، ۱۵٪ به فرحناز، ۱۵٪ به لیلا، ۲۰٪ به علیرضا پسر دیگر شاه، ۸٪ به شهناز و ۲٪ به نوه‌اش مهناز زاهدی. ارزش ثروت تقسیم شده شاه از ۳۰ میلیارد دلار بر طبق برآورد جمهوری اسلامی ایران تا ۱۲۰ میلیون دلار بر طبق گفته بعضی وابستگان به خانواده پهلوی متغیر است. عباس میلانی رقمی نزدیک به ۱ میلیارد دلار را نزدیک‌تر به واقعیت می‌داند.^[231] دومین منبع ثروت شاه درآمد نفت بود. به گفته یک اقتصاددان معتبر غربی، در چند سال آخر سلطنت مقدار بسیار زیادی پول -احتمالاً به اندازه ۲ میلیارد دلار- مستقیماً از درآمدهای نفتی به حساب‌های مخفی خارج از کشور خاندان سلطنتی واریز شد. منابع غربی ثروت خانواده پهلوی در ایران و خارج را بین ۵ تا ۲۰ میلیارد دلار برآورد می‌کردند.^[232]



شاه در حال نماز خواندن

۷ کتاب‌شناسی

- مأموریت برای وطنم
- انقلاب سفید
- به سوی تمدن بزرگ: عباس میلانی به نقل از امیرعباس هویدا می‌نویسد که شاه این کتاب را، به کمک شجاع الدین شفا نوشته است.^[233]
- پاسخ به تاریخ

۱۲.۶ دارایی و سرمایه

نوشتار(های) وابسته: فساد مالی در دوران پهلوی

۸ جستارهای وابسته

- فهرست شاهان ایران
- تاریخ معاصر ایران
- دودمان پهلوی

۹ یادداشت‌ها

- [1] صورت قسم‌نامه قانون اساسی مشروطه
- [2] École Nouvelle de la Suisse Romande
- [3] Institut Le Rosey
- [4] Saint-Cyr
- [5] Royalties
- [6] Lymphocytic blood disease
- [7] Women are important in a man's life only if they're beautiful and charming and keep their femininity
- [8] Not with the same words, no
- [9] Costa Del Sol

طبق یک ارزیابی داخلی سفارت انگلیس در ۷ اوت ۱۹۵۸، دست شاه، خانواده و دوستان او تنها از شاخه‌های اندکی از فعالیت‌های اقتصادی کوتاه مانده بود. این گزارش به علاقه مستقیم و شخصی محمدرضا به فعالیت‌های بانکی، نشر، تجارت در سطح خرد و کلان، حمل و نقل، صنعت ساخت، صنایع جدید، هتل‌ها، فعالیت‌های کشاورزی و حتی مسکن‌سازی اشاره می‌کند. طبق این گزارش صددرصد سهام بانک عمران، چهل و نه درصد سهام یک کمپانی جدید برای کارهای آبیاری و قایق‌سازی و تعمیرات در دریای خزر متعلق به شاه بود. این گزارش تخمین می‌زند که شاه صاحب ۱۳ هتل و ۴ هتل دیگر در حال ساخت است و گفته می‌شود که شاه سهام‌دار یک کارخانه کود شیمیایی، یک کارخانه سیمان یک سیلوی غله و یک کارخانه چغندر قند است.^[228] بنابر یک گزارش مشترک سفارت آمریکا و انگلیس، شاه در این زمان در تجارت فعال می‌باشد و کمپانی واردات «ماه» را صاحب می‌باشد که در ابتدا به کار واردات از انگلیس می‌پرداخت و در حال حاضر در طرح‌های برق رسانی می‌پردازد. همین کمپانی در ساخت یک پل بر روی رود کارون و طرح‌های اکتشافی اورانیوم فعال می‌باشد. این گزارش از دخیل بودن شاه در طرح‌های تولید دارو و کنترل او بر سازمان ملی کشتیرانی حکایت می‌کند. تمام ثروت شاه در این زمان ۱۵۷ میلیون دلار برآورد شده بود. این رقم پول نقدی که شاه در خارج از ایران صاحب بود را شامل نمی‌شد. چند سال بعد مهدی سمیعی، مشاور مورد اعتماد شاه، از یک بانکدار آمریکایی شنیده بود که شاه بیش از ۱۲۰ میلیون دلار در حساب‌های مختلفش دارد. هنگامی که شایعات مخرب در مورد فساد خاندان سلطنتی افزایش یافت، در تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۶۱ شاه بنیاد غیرانتفاعی پهلوی را تأسیس نمود و تمام شرکت‌های خود از جمله بانک عمران را وقف این سازمان نمود. به علاوه